

٤

نفسه
الطبيب

أما هو

مع ن قدومه

قدومه

٢٧٩٤

✓



مرآة الصبي في الطب



٤٧٤

مدد ووفد إلى الساحة سلطاناً للأعمال
والبحر من دم لهر من السحر السلطان
السلطان العارم محمود وها صحتها
لمن طالع واسمها العامة وتعلم مواضع
الاسم من صفات السادة ووافقه
وافقه صرح العفراء
سج راجع المصنف
ما وفاق المصنف
السنة
محمد



در بیان احوال و اسرار

حد بل غایت و شفاء بی نهایت حکمی را که بدایع
مصنوعات و انواع شمار و نبات مختلفه
الکیمیایات را از ذخیره قانون شفا و خزینه
حای و دواطه کرده اند و بعین عنایت
ازلی و ارادت لم یزلی انواع جداول
کمالات علمی و علمی بر صفا یق قلوب قوالب
نفوس طیفه انسانی کشید و الصلوة و السلم
علی طبیب النفوس المریضة بدار اجماله و سمو
الاهو محمدی الی الله و رات الانیسته خیر الرسل
والانبیاء و علی اله و اصحابه الذین هم مصابیح
الدج و مفاتیح الهدی **اما** بر رای آریا
دانش و اصحاب پیش ظاهر و مبر منست که کثر

سر علمی بشرف موضوع اوست و چون موضوع
طب بدن انسانست و آن اشرف عالم اکوانست
که ولقد کرمنای بنی آدم و احتیاج عموم ناپس
با حکام طبییه و قوانین علاجیه در هر زمان
ظا هر و با هر کما امر البنی صلی الله علیه و سلم
بدعوة الطیب و قال مهال بن یساف
جرح رجل فی عهد رسول الله صلی الله علیه و
سلم قال علیه السلام قال اذعوا الطیب
قالوا یا رسول الله یل یعنی الطیب عن شی
فقال علیه السلام ما انزل الله من داء الا
وانزل له شفاء بس لاجرم این علم اشرف
علوم باشد و چون این پادشاه ما اشرف
ملوک عالم و اکرم بنی آدم است و سیلت
جستن بخدمت او و فرشته نغمه جیزی لایق نبود
لاجرم بنابرین این فیه کثیره کثیره القصیه عنوان

این نامه نامی و دیباچه این رساله شریفه
 شافی را که مبنی بر حفظ صحت بدن انسانست
 و ضیطة ماده روح حیوانیت مظهر کردار
 بذكر القاب السلطان الاعظم و الخاقان
 المفهم مظهر ابیات جمال الحق فی احسن تقویم
 مظهر ابیات کمال الخلق من بنیات انک لعلی
 خلق عظیم حافظ صحت الدنیا بقوا این حکماء الیاء
 ضابط مله العقبا بکلیات معدله الطاهر
 عبارته شافیه لاسقام مسایل انخواص
 العوام و اشاراته کافیه لالام الظلم بعد الله
 فی الایام فتح الله قلاع الکفره علی ایدی
 اعوانه الا بضار و یسبح بقواطع سیفه فی
 الغزوات رؤوس عظیم البلدان و الامصار
 کاسر اعناق کل جاحد و معاند الرافع فی
 بلاد الکفرینا المساجد و المعابد **بیت**

هماننداری که تیر آسمان بر صفحه تیغش
 کند از خون بدخواهان مثل فتح راطع
 آنکه دولت جت احرار از نجابت پنجاب بزرگ
 و مقبل آساروی آورد و سعادت برای
 پیل کرامت سوی جاویشان درگاه او
 خوشال مدکویان اقبال نماید **نظم**
 شاه سریدون فرجشید جاه
 بنده روز و شب او هر روز
 عاقل و باذل شه دازایر
 فاضل و کامل مه والا کهر
 فخر سلاطین جهان یابند
 مادی دین فتح و ظفر اکلیل
 آنکه جو بنیا و عطایای هند
 کنج سریدون بکد ای دهد
 آنکه جهان تیغ سرمان است

مهر فلک طالع رخشان اوست
سرجه یگویم شنایش رواست
ز آنکه بسی قابل طرح و شناست
نورمه از طلعت زیبای اوست
روشنی مهرم از رای اوست
بجو کند ری دین پسته سد
کنر جو بیاجوج از و کشته رد
مثل سلیمان شه دیو و پرست
جمله کمال است و ز نقصان پرست
گاه عطار پستم و نوشیروان
سرد و از و خواسته نوش روان
گاه و غار پستم و کا و پس کی
کشته جگر خون ز دم تنوع و
مرغ خد نکش که بکین باز دوست
نامه آجال منفعت را اوست

آن شه بهرام سپه در شکار
چونکه کند جانب صحرا گذار
هون ز پی صید شود کینه جو
سج شکاری نه و جان ازو
یا شه او چونکه شود تیز رو
جسرخ و بد جلفیش از ماه نو
جوخ وی آن دم که شده سوی جرخ
ران حل فورده ز بهلوی جرخ
هر سگ آن شه فرخنده فال
طوق و بد جرخ برین از ملال
ای جهان بر همه شایان امیر
وی برست خسته و خاقان فقیه
سر که ترا بنده پیکبان شود
بنده او خیر و خاقان شود
شاه جهانی و جهان زان تست

برخ فلک تابع فرمان تست
 هر نشان تو ملک جان دهد
 سرجه تو خواهی ز فلک ان دهد
 نیست مثال تو شتی تاج بخش
 هست ز اقبال ترا تاج بخش
 تحت سعادت همان زان تست
 پاوشی آیت از شان تست
 تا که جهاندار جهان افزید
 چون تو شنشاه نیامد بدید
 کشت ز عدل تو جهان چون هست
 زانکه تو پی پر و نیکو سرشت
 پس نبل و ریجان و کل و یاسین
 ز کس و پیرین سمن و نسن
 از مطر لطف تو در هر بهار
 لاله و مد از دمن و مرغزار

چون مطر لطف تو باران شود
 روی زمین پر گل و ریجان شود
 سوسن آزاده شده ده زبان
 تا کند از لطف تو حرفی بیان
 یافت ز خلق تو نسیم بهار
 خاصیت نافه و شکست تبار
 سر که سر از بند کیت تافته
 لاله صفت گشته جگر تافته
 در جمن و سر ز قهرت حسود
 بمجو نبغه شده کور و کبود
 نشتر قهر تو جو فضا دباد
 خون ز رک لاله نمان کشت
 هست پی یزم تو در مرغزار
 نغمه قمری و نوای سزار
 مدح تو خوانند بخلا و ملا

وصف تو گویند بصبح و مسا
 مطرب بزم تو باد از عسود
 چونکه در آید بادای سپرود
 جنک ز نذر سره و چنگی بجنک
 از پی بزم ز فلک بی درنگ
 ز سره جو شد جنکی تو بر سپهر
 رقص کنند شتری و ماه و مهر
 نغمه سرای تو با و از پیاز
 باج پستاند ز عراق و حجاز
 ناطقه را نیست بمدحت زبان
 وصف تو گفتن بزبان کی توان
 آنچه بیان کرده ام ای شهریار
 نیست ز مدح تو یکی از سزار
 تا که مراست زبان در دهان
 جز ثنایت نکشایم زبان

مدح تو ای خیر و عالی تبار
 هم بد عای تو کنم اختصار
 تا که برین کلبن سپر سپهر
 ست شش و روز کل ماه و مهر
 جبره بخت تو ز فضل اله
 باد شکفته جو کل مهر و ماه
 مر جو از کرم کرام آنست که اگر بر عثرت
 عثور یابند و بر مغوتی واقف گردند
 ذیل عفوید ان مبدول داشته و سمت
 بر اصلاح آن کاشته از لوازم طبع کرام
 شناسند و الا آن وقت الشروع فی
 المقصود بعون ملک المعبود و سمیتها بمرآت
 الصی و این رساله را مرتب کرد ایندی بیج
 مقاله و امید کرم نامتنامی آنکه حافظ الصی

چون بر قواعد این مختصر مو اطببت نمایند
از اقسام و آلام مصون و محفوظ باشد
و ان النقیة الحقیة الکثیرة التقصیر غیاث
ابن محمد الصیرفی الاصفهانی الطیب
عنی الله عنهما **مقاله اول** در ترفیح
طب و اقسام او **مقاله دوم** در بعضی از
مسایل علییه که حفظ صحت بدن موقوف است
بد و و آن محتویست بر ابواب باب اول
در ارکان باب دوم در مزاج باب سوم
در اخلاط باب چهارم در اعضا باب پنجم
در قوی باب ششم در افعال باب هفتم
در احوال بدن باب هشتم در اسباب باب نهم
در دلایل **مقاله سیم** در حفظ صحت
بدن بر طریق عموم و آن منوط است بر اجزا

جزو ۱ در آنچه طبیب را واجبست
رعایت آن جزو ۲ در معرفت کیفیت
مواد جزو ۳ در موجبات مسکن جزو ۴
در حرکت و سکون بدنی جزو ۵
در کیفیت دلك جزو ۶ در ماکولات
جزو ۷ در مشروبات جزو ۸
در شراب و کیفیت او جزو ۹ در نوم و نقطه
جزو ۱۰ در استغراغ و احتباس
جزو ۱۱ در تدبیر جماع جزو ۱۲ در تدبیر
حام جزو ۱۳ در تنگی کردن جزو ۱۴
در تدبیر اسهال جزو ۱۵ در تدبیر
مضه جزو ۱۶ در تدبیر حجامت جزو ۱۷
در کیفیت حقنه جزو ۱۸ در تدبیر فضول
مقاله چهارم در حفظ صحت بعضی از اعضا
مخصوصه و آن مرتبت بر فضول **فصل اول**

در حفظ صحت دماغ **فصل ۲** در حفظ صحت
 اعصاب **فصل ۳** در حفظ صحت عین
فصل ۴ در حفظ صحت اذن **فصل ۵**
 در حفظ صحت انف **فصل ۶** در حفظ
 صحت زبان **فصل ۷** در حفظ صحت اینان
فصل ۸ در حفظ صحت حلق و سحره
فصل ۹ در حفظ صحت صدر **فصل ۱۰**
 در محافظت صوت **فصل ۱۱** در حفظ صحت
 نثری **فصل ۱۲** در حفظ صحت معده **فصل ۱۳**
 در حفظ صحت کبد **فصل ۱۴** در حفظ صحت
 طحال **فصل ۱۵** در حفظ صحت امعاء **فصل ۱۶**
 در حفظ صحت کلیه **فصل ۱۷** در حفظ صحت
 مقعد **فصل ۱۸** در حفظ صحت مثانه
فصل ۱۹ در حفظ قوت بیه **فصل ۲۰**
 در حفظ صحت رحم **فصل ۲۱** در حفظ شجر

فصل ۲۲ در حفظ شجر حاجب **فصل ۲۳**
 در حفظ شباب **فصل ۲۴** در حفظ جلد
فصل ۲۵ در حفظ لون **فصل ۲۶** اول
 در تعریف طب و اقسام او بد آنکه طب عیلت که
 ناظر است در بدن انسان از جهت حفظ
 صحت او یا تحصیل مثل آن ما ممکن و این
 منقسم است به علمی و عملی شامل است بر چهار
 امور طبیعی و احوال بدن و اسباب و
 دلائل و علمی شامل است بر دو جزو علم
 بحفظ صحت و علم باستر داد مثل صحت معده
 ما ممکن و چون علم بر حفظ صحت موقوف بود
 بر قواعد علمیه ضرورت شد ذکر بعضی از آن
 بر سبیل اجمال **مقاله دوم** در بعضی
 از مسایل علمیه که حفظ صحت بدن موقوف است
 با و وان محتویست بر ابواب **باب ۱**

در ارکان و آن اجسام بسیط و اجزای
اولیه بدن انسانست و منحصراً در چهار زیر
که یا خفیف مطلق است یا ثقیل مطلق یا نه
خفیف مطلق است و نه ثقیل مطلق اگر خفیف
مطلق است ناز و اگر ثقیل مطلق است ارض
و اگر نه خفیف مطلق است و نه ثقیل مطلق
مایل بخت یا ثقیل اگر مایل بختست هوا
و اگر مایل بختست ما، اما نار جسم لطیف
خفیف مطلق است و موضع طبیعی او تحت
فلک قمر و فوق سایر عناصرست و طبیعت
او گرم و خشک است گرمی او طاهر و محسوس
و عسر قبول او اشکال را مثبت بیوست
اوست اما هوا جسم لطیف بسیط خفیف
مضاف است و موضع طبیعی او تحت کره
نار و فوق آبست و طبیعت او گرم و تر

۹
خفت او مشعر بر ارت اوست و قبول او
اشکال را بهسولت دلیل رطوبت اوست
اما آب جسم لطیف بسیط ثقیل مضاف است
و موضع طبیعی او تحت کره هوا و فوق ارضست
و طبیعت او سرد و ترست ثقل او مشعر
بر و دت او و عسر قبول او اشکال را
مثبت رطوبت اوست اما ارض جسم
بسیط ثقیل مطلق است موضع طبیعی او
وسط و مرکز کائناتست طبیعت او سرد
و خشکست ثقل و کثافت او دلیل بر و دت
اوست و عسر قبول او اشکال را دلیل
بیوست اوست باب ۲ در مزاج
و آن نزدیک اطبا کیفیت و جدانی
که حاصل میشود بعد از تصرف عناصر از
کفیات متضاده ایشان بر اختلاف مذا

و نام پس اجزاء بعضی از ایشان بعضی بر بل
ما زجت و این منقسم است بدو قسم معتدل
و غیر معتدل معتدل نیز دو قسم است حقیقی
و طبی حقیقی آنست که عناصر متساوی باشد
در آن ممتزج حیثیتی که هیچ یک از اینها بر
دیگری زاید و از و ناقص نباشد و آن
در خارج موجود نیست زیرا که بعد از وجود
بضرورت در مکانی خواهد بود که لکن جسم
جبر یخضه و نمی شاید که در مکان باشد مهم
اذا لا مکان للمکب غیر مکان احد بساط
والا لزم الخلاء قبل حدوث المکب و هو
محال پس بضرورت در مکان احد بساط
فردی باید که باشد و نمی تواند زیرا که میسر
عناصر در و متساویست و میل او یکی دون
آن دیگر ترجیح من غیر مرجح و این محال در

۱۸
امکنه تیر نمی تواند که باشد زیرا که جسم
واحد در آن واحد در امکنه مختلفه نمی تواند
بود پس در خارج موجود نباشد و آن
در خارج موجود است معتدل طبیعت و این
معتدل آنست که هر یک از ممتزج را مزاجی
فایض شود که لایق بحال اوست مثل مزاج
اسد که با وجود کثرت حرارت لایق بحال
او اقدام و شیاعت است این را اعتدال اسد
گویند و این معتدل منقسم است بهشت قسم
معتدل نوعی نسبت بداخل و خارج و شخصی
نسبت بداخل و خارج و عضوی نسبت بداخل
و خارج و غیر معتدل باین اعتبار نیز
بهشت قسم است حار و بار و رطیب و یابس
حار رطب و حار یابس و بار و رطب و
بار و یابس و اعدل از مزاج مزاج آنست

و اعدل اصناف او سگان قریب بجا
است و بعد از آن اقلیم رابع است بعد
از آن آخر اقلیم ثالث و اول اقلیم خامس
و اعدل اشخاص شبانه و صبیان نیز
معتدل اند لیکن رطوبت در مزاج ایشان
غالب است و مزاج شیخ و کهل بارد و یاس
لیکن رطوبت غریبه بآله در مزاج شیخ
بشیرتست و اعدل اعضا جلدست و ام
او قلب یا روح است بر اختلاف مذا
و اربط او سمن است و ابرد او عظم
یا شعرست و اینس او شعر یا عظم است
بر اختلاف مذا هیب **باب در اخلاط**
و آن جسم رطب سیالست که مستحیلست
با و کیلو پس او لا و منخرست در چهار
زیرا که متولدست از غذای که مگوست

۱۱
از ارکان پس باعتبار سرکی از عنصر
خاطی متولد شد مثل **خون** که گرم و ترست
بجو هوا و دیل برین است که تولد او از
اغذیه حاره رطبه بشیرتست و در سن
حار رطب و در فصل حار رطب بسیار میشود
و از کثرت او امراض حاره رطبه حاصل
میشود و فایده او تغذیه بدنست و او
دو قسمت طبیعی و غیر طبیعی سرخ
و معتدل القوام و غیر منتن و حلوست
و غیر طبیعی بر خلاف نیست لونا و راحه
او قواما او طما **بلفهم** سرد و ترست
بجو آب زیرا که از غذای بارد و رطبه
و در فصل بارد و رطب و در سن بارد
و رطب بسیار حاصل میشود و کثرت او
موجب برودت و رطوبتست و فایده او

استحاله اوست بخون و تریب اعضا
تا از جهت حرکت عینۀ خشک نشود و در خون
اوست در غذای اعضا بارده رطبه مثل
دماغ و احداث لزوجت در خون تا مو
التصاق باشد با اعضا و آن دو قسم است
طبیعی و غیر طبیعی قریب الاستحاله
بد مویت و معتدل القوام و مایل بکلا و
و غیر طبیعی آنچه از جهت طمست مالح است
که مایل بحرارت و یس است و حامض و
عوضت که مایل اند به سردت و یس
آنچه از جهت قوام است رقیق مائیت
و غلیظ جصیت و مختلف القوام طمست
اما صفر که کرم و خشکست بگونه نازیر که در
امریه حاره یا بنه و در زمان حار یا بس و
از غذای حار یا بس بسیار متولد میشود

۱۲
و از کثرت او امراض حاره یا بنه واقع
میشود و فایده او تلیف دم و تنغیز او
در مجاری ضیق و دخول او در غذای بعضی
اعضا مثل ریه و غسل او امعا را از بل
و بلغم لزج و تنبیه عضل معتد از جهت تبریز
و طبیعی و غیر طبیعی می باشد طبیعی پر خ
و روشن و سبک و تیرست و غیر طبیعی
آنچه مخلط است بلغم غلیظ محیست و آنچه
بلغم رقیق مخلط است آن مره صفر است
و آنچه بسوداء محترقه مخلط است آن
صفر ایست که مایل است بکبودت یا از
یا از جهت احتراق اوست فی نفسه و آن
کراتی و زنجاریست و احتراق در زنجاری
بنشیه است از آن جهت که مشابه سموم است
اما سودا که سرد و خشکست بگونه خاک دسل

بر برودت و پیوست او کثرت تولد
از اغذیه بارده یا بیه و در از منہ بارده
یا بیه و در پس بار دیابس و از کثرت او
حدوث امراض بارده یا بیه مشرست بر
برودت و پیوست او و فایده او تغلیظ
دم و متانت اوست و دخول اوست در
غذای بعضی از اعضا مثل عظام و رنجین
او در فم معده از جهت تنبیه جوع و او ^{طبیعی} است
و غیر طبیعی دردی فوشت و غیر طبیعی
حاصل میشود از احتراق ر خلطی که باشد
حتی السوداء نفسها بس سوداء غیر طبیعی را
یا عتبار ر خلطی متناوت باشد **باب ۴۴**
در اعضا و ان اجسامیست که معلوم است
حساً و متولد است از کثافت اخلاط مجوده
و ان دو قسم است مفرد و مرکب زیرا که

۱۲
جز او مشابیه کل اوست در اسم و در حدیث
اگر مشابیهست مفرد مثل لحم و اگر نه مثل بدو
مجموع اعضا متولد است از منی مکرر کثرت
که او از متین دم متولد است و همین و ششم
که متولد از مائیه دم است و اعضا بعضی
مرکب اند ترکیباً اولیا مثل عضله و ثانیاً مثل
عین و ثالثاً مثل روی و رابعاً مثل پیر
و از اعضا بعضی رئیس اند مثل دل و دماغ
و جگر و غیر ان نزدیک بعضی از جهت بقاء
شخص و انشین از جهت بقای نوع و بعضی
غیر رئیس اند بجزو سایر اعضا و بعضی خادم
اند بحسب شخص مثل عصب نسبت بدماغ و
اورده است باکبید و شرايين نسبت با
دل و بعضی خادم اند بحسب نوع و ان
منی است تا مسقرا و وقس عنها المذومه

باب ۱۰ در قوی و آن مبدء صدور
 فعل است از نشان قادر و سه قسمت حیوان
 و نفسانی و طبیعی از برای آنکه فعل آن قوت
 باشعور است یا بی شعور است اگر باشعور
 نفسانی و اگر بی شعور است مخصوص حیوان
 یا نه اگر مخصوص حیوان است حیوانی و الا
 طبیعی اما **قوة** حیوانی قوتیست که مهبی بد
 از جهت قبول حيوته و افعالی که منسوبست
 باد و محل او دل است و بواسطه شرا این
 تمام بدن میرسد **قوة** نفسانی قوتیست
 که افاده چس و حرکت میکند و محل او
 دماغست و بواسطه اعصاب تمام بدن
 میرسد و منقسم است بدر که و محر که مدر که
 دو قسمت ظاهری و باطنی ظاهر یخچیت
 قوت بصر که موضع او تقاطع صلیبیت

من العصبین الایلتین الی العینین که از
 نشان او ادراک الوان و اضواء اشک
قوة سمع و موضع او عصبیت که مفروض
 بر صفاخ و از نشان او ادراک اصوات
 شمع و موضع او زایدتان بشیهتان
 حکمتی الندی است و از نشان او ادراک
 رایحه ایست که متصعدست از موای
قوة ذوق و موضع او عصبیت در لسان
 و از نشان او ادراک طعومت اما **قوة**
 لمس و موضع او جلدست و از نشان او
 ادراک ملموسات در حرارت و سردی
 و رطوبت و یبوست و خشونت و ملا
 و صلابت و غیر آن و **باطنی** یا مدرک
 صور محسوسه است با دراکات طاهره
 و آن حس مشترک است و موضع او

مقدم بطن مقدمست از دماغ و خزانة او
خیال است و موضع او مؤخر بطن مقدمست
و یا مدرك معانی است جزویه که قائم است
باین صور و ان و هم است و موضع او
بطن وسطست و خزانة او حافظه است
و موضع او بطن مؤخرست و یا متصرفه
و آن باعتبار استخوان نخاع و نفس طاقه مر او را
مفکره است و باعتبار استخوان و هم در
صور و معانی جزویه متخیله است **و قوه**
حرکه نیز دو قسمت یکی انکه باعث حرکت
و آن شوقیه است و خادم او شهوانیه
و غضبیه است و یکی انکه فاعل است حرکت
با جذاب و تر و انقباض عضوی یا مرئی
عضوست با متداد و تر و انبساط عضوی
فتبارک الله اعلم الخالقین **قوه** طبیعی

قوتیست که تعدیه و تمییز و تولید مثل بدن
باوست و آن غایبه و نامیه و مولده و
مصوره است و بعضی از ان قوت طبیعی
خادمند و بعضی مخدوم و بعضی خادم از
وجهی و مخدوم از وجهی غایبه و مخدوم است
مماضیه را و دافعه و جاذبه و مایه که را
و خادمست مر مولده و نامیه را و مولده
مخدوم مطلق است و کیفیات اربعه
یعنی حرارت و برودت و رطوبت و
یخبوست خادم مطلق اند مر خوا دم اربعه
یعنی ماضیه و دافعه و جاذبه و مایه که
باب در افعال و فعل صدور
شیء بالقوه است بر سبیل تدریج از شأ
قادر و مفرد و مرکب می باشد مفرد است
که بقوت واحد تمام شود مثل جذب

و دفع و مرکب است که تمام شود بد و قوه
یا بشیر بمجو از در او **باب ۷** در احوال بد
و ان صحت و مرض و حالتی که نه صحتست
و نه مرض نزد جالینوس زیرا که صحت
بیاضیت بدنی که صا در میشود از و جمع
افعال سلیمه و مرض میاضیت که از و جمع
افعال مآوفه صا در میشود و حالت ثلثه
میاضیت که بعضی افعال از و سالم است
و بعضی مآوف و نزد شیخ ابو علی سلا
تمام افعال صحت و مرض مقابل او
تقابل عدم و بلکه بر احوال بدن منجم
باشد در صحت و مرض نزد شیخ بر خلاف
رای جالینوس **باب ۸** در اسباب
و ان نزد اطباء جیهیت که فاعل حالتی باشد
از احوال ثلثه بدنیگان او باد یا جوهر

کان او عرضا و اصلا کان او سابقا و معل
او بالذات می باشد بمجو تیرید ما و بارد و بالعر
می باشد بمجو تسخن آب بحقن حرارت و ضروری
می باشد بمجو پسته سردی و غیر ضروری می باشد
موافق طبیعت بمجو اندکان در رمل و مضاد
طبیعت می باشد بمجو حرق نار و قطع سیف
باب ۹ در دلایل و آن عبارت از
دو ال بر احوال ثلثه بدنت و گاه هست که
بعضی از ان استدل میکنند بر امراض
معینه ماضیه و آن مخصوص است بنفع طبیب
و گاه هست که استدل میکنند بر امراض
و آن مخصوصست بنفع مریض و گاه هست
که استدل میکنند بامر مستقبل و ان مخصوص
بنفع سرد و و علامات امزجه ده است **اول**
مست بدنت اگر لاس معتدل المزاج متعقل

از لمس آن لمس معتدل است و اگر منفعل میشود
بایل بحر است یا برودت اگر بایل بحر است
حار و اگر برودت است یا رطوبت و قس علیها الباقی
دو ام سخته بدنست بدن چیم و شحیم و سمن
رطب است و ضد آن یابس است کثرت
لحم مشعر حرارت و رطوبتست و کثرت سمن
و شحیم دلیل رطوبت و برودتست **سیوم**
شعرست کثرت و جعودت و غلظ و سواد
او دلیل حرارت است و بیبوست و ضد آن
دلیل برودت و رطوبتست **چهارم** لون
بدنست بیاض دلیلست برودت و غلبه
بلغم و حرمت بحرارت و غلبه خون و ترکیب
ایشان بایل با اعتدال و صفت بحرارت
و غلبه صفرا و کمودت بیبوست و غلبه سودا
و قس علیها ترکیب بعضها مع بعض **خمس**

۱۷
خمس کیفیت خلق اعضاست عظم چپسته
و قوت مفاصل و ظهور عروق و وسعت
صدر و عظم نهن و اطراف و ظهور مفاصل
از جهت حرارت است و ضد آن از جهت
برودت و اعتدال آن از جهت اعتدال
ششم افعال است افعال کامله دالت بر
اعتدال و مشوشه بحرارت و ناقصه برودت
سهم انفعال است سرعت انفعال از نشی
دالت بر وجود همان کیفیت در منفعل **ششم**
نوم و نیت است کثرت خواب دالت است
بر رطوبت و برودت و کثرت تقطع بیبوست
و حرارت و اعتدال با اعتدال **نهم** فضول
مذقه است حاد الراجه و قوی الصبیغ
دالت بحرارت و ضد آن برودت **دس**
کیفیات نفسانی است بلایست و ملا دت

و جبن یعنی ترس و کثرت حیا و وقار دالت
برودت طیش و وقه یعنی بی باکی و بی حیا
و ذکا و کثرت کلام و سرعت اتصال او
دال است بر ادرت و ثبات آن افعال از
بیوستت و سرعت زوال آن از جهت رطوبت
و اما بر حافظ الصبیح واجبست معرفت علامات
زیادتی اخلاط بدن ضرورت شد ذکر دلائل
آن کردن خز و نخپس یعنی مثل کزیدن سوز
و جوال دوز و قلت ثقل و یس فم و مرارت
و کثرت عطش و رؤیت اشیا نیره و مانند
در خواب دالت بر صفاست و پیکینی و
سرخ و تمدد و انتفاخ بدن و حلاوت دما
و کذورت حواس و صعود ابخره و سبلان
دم از مواضع سهله الاضداد و رؤیت اشیا
سرخ سرخ در نوم و مانند آن دال است بر

قلت عطش و کثرت ريق و نفايس و ثقل
زاید و لین طلس و تر مال بدن و ضعف ضم
و جشای حامض و لین بنص و دیدن آبها
و رعد و برق و مانند آن در خواب دالت
ببلغم نپس متخمرین و سهر و سیاهی خون و کموت
لسان و احتراق فم معده و شتوت کاذبه
و زیادتی و سوایس و رؤیت اشیا، مخوفه
و پیاه و جایها، تنگ و مانند آن در نوم
دالت بسودا **مقاله سیوم** در حفظ
صحت بدن بر طریق عموم و آنچه متفرعست
و آن منوطست بر اجرا **جزوه** در آنچه
طیب را واجبست رعایت آن تا برسد
به شخصی بمتهای حیات خود و نگاه داشتن
بدن از مفسدات خارجی و حفظ صحت او
کردن لایق هر وقتی از اوقات و فصلی

از حصول و مزاجی از امرجه و شخصی از
اشخاص و صنعتی از صنایع و بده از بدها
و صنعتی از اصناف و عتوی از اعضا ^{نظمت} می
و حایت رطوبت غریزه که مرکب حرارت
غریزه است میشود از عفونت و تحلیل زاید
بر بحر ای طبیعت و آن می فطرت بواسطه
چون این اشیا، ضروری است بر بحر ای اعتدال
و چون اشیا، ضروریه کاینی و واقع شود بد
مریض نشود تا وقت انقضای اجل مقرر میرم
و الا بواسطه عدم رعایت طبیب کاینی یا
عدم اطاعت شخص طبیب کاینی یا عدم
استطاعت اسباب معده ضروریه امراض
و اعراض بلکه موت غیر طبیعی طاری میشود
که اگر حصول اسباب و ارتناع موانع و حیو
کبر بعد از تعلق اراده الله تعالی باید که تا

۱۹
وقت قضاء و میرم آن شخص مطیع مریض نشود
بطریق اقتضای قیاسات حکمی و الله اعلم
بمقایق الاشیا **جزو ۲** و در سوای بی که
محیط است با بدان و مضطرب است با و انسان
بلکه حیوان از جهت تعدیل روح با بنسب
قلب و حجاب او و ریه و شرا این و اخراج
فضلات و خابنه محترقه بر و نفس بسبب
انقباض حجاب و ریه و شرا این بمجوز
الحدا دین که متلی میشود از هوا با بنسب
خالی میشود با انقباض و دلیل بر آنکه روح
هوازیادت محتاج است از آنکه بعد از آن
که چون خواهد شخصی که اساک کند چند زمان
از غذای تواند فاما از هوا آن مقدار می
بر حفظ صحت و اندر مداوا ای پسر
در همه حالی تو تا شیر مواد آن معتبر

کرسمه استادی عالم بجای آوری
چون سوا بنود نکوز استادت کم بر خود
و مادام که صافیت از شوایب و کذورات
و معتدل است با عدال که لایق هواست
و می لطمنت قضیب و میل آب و شجر قستی
یعنی جوب کمان و شجر جوز و تین و فروع
و ابخره با قلعه ردیه و اشجار جنبه و غیا
و دخان نیست حافظ صحت و محدث او
و چون متغیر میشود بسبب یکی از مذکورات و غیر
متغیر میشود حکم او زیرا که مکررات و متغیر
موا اند و موحشات روح اند کیفیت با
بخا صیت و تغیرات موا طبیعیت یا غیر
طبیعی طبیعی تغیرات فصلیت زیرا که هر فصلی
از فضول اربعه را مزاج خاصی است که منا
اوست و چون فصل بحسب عرف و لغت

چیز نیست که جدائی سازد شی را از شی و تمیز
میکند و از منته فضول اربعه بواسطه امور عینه
مثل بودن شمس در مواضع مخصوصه از فلک البروج
کما هو مذنب المنجین و بودن هوای مختص کمفیت
کذا و کذا کما هو مذنب الاطبعا تمیز مذمیه
ذاتی یا عرضی نام نهادند این از منته را
فضول و هر فصلی مورت اراضیت که منا
اوست و مزیل اراضیت که مضاد اوست
فصل رابع افضل فضولست و مزاج او
مناسب مزاج روح است و حیات و
موجب حرمت لون و ابتهاج نفس و تعری
قلب و تقویت روح و لطافت او و محدث
سرور و منعش حرارت غریبه و مرطب دماغ
و محسن لون و اجتناب از برد او واجب
کما قال البنی صلی الله علیه و سلم اغتموا برود

الربيع فانه يفعل بابد انكم ما يفعل باشجاركم
 و در وی اخلاط محتبسه شتائیه حرکت میکند
 و منصب باعضای ضعیفه میشوند و موجب
 حرارت و آرام کثیره و او را م حلق و لوزتین
 و لهات و حنجره و مری میشوند و ما یخو یایا سگته
 و فالج و وجع مفاصل درین فصل حرکت میکند
 فصل صیف مولد صفرا و موجب امراض او
 بجم غب و حرقة و عطش صادق و التهاب
 معده و کبد و کرب و بیس خیا شم و خشکی دها
 و زبان زیراکه بالطبع مقتضی تولید صفرا^{ست}
 و در آخر این فصل مده سودا حاصل میشود
 بسبب تحلیل لطیف و بقاء کثیف و فصل خریف
 موجب کثرت امراض است از جهت تغییر
 سوا از برد غذا و ات بحر طهایر و کثرت
 استعمال فواکه در صیف مخرج بدن و محلل

جميع قوا را و کثرت سودا و قلت دم
 از جهت موافقت مزاج و ضدیت اوست
 و فصل شتاء مورت زکام و نزله و سعال
 و ذات الجنب و ذات الریه و شوصه و
 امراض نواحی صدر و فالج و لقوه و صداع
 مزمن و شقیقه و قولنج و وجع مفاصل سرد
 و امراض معده است زیرا که سوا درین
 فصل سرد و ترست و کثیف مسام و میل موا
 بداخل بدن و انخذا ررطوبات از رُس
 بطریق انف و صدر و حلق و ریه و موجب
 امراض اینهاست و سوا و گرم موجب
 نزال بدن و کثرت عطش و صفرة لون^{ست}
 و ضعف قوی و اندر رطوبتها فزونی عنون^{ست}
 بیدید آید و مردم سرد مزاج و بیمار بهای سرد
 را سود دارد و سوا ی بارد موجب قوی

بدنت و پکن مواد بسبب جمودت خلط
و مواء رطب مردم لاغر را نافع باشد و
لین جلد کند و مواء یا بس ضد این باشد
و موائ غلیظ موائی باشد که اندروی
سها بیدار نباشد و نفس زدن در وی خوش
نباشد و موائ نمناک زیان کار تر از
موائ غلیظ باشد و موائ خانه ثقیل تر
از موائ صحرا باشد و موائی که بد باشد
و بخار بد یا وی بیامیزد آن وقت موائ خانه
بهنه از موائ صحرا باشد و مرگه که و با تولد
کند بخار عود و عینه و کندر و مصطکی و صندل
و جوب سرو و جوب کز و بادام تلخ سود
دارد خاصه که اگر اندک انگرز و یا وی داخل
گردد و پیر که اندر خانه و حوالی باشند نافع
باشد و اصلاح مواء باشد **جزو ۳**

در موجبات ساکن مسکن حار مسود لون و
مضعف مضم و بواسطه کثرت تجلیل موجب
سرعت نرم است یعنی پیری بمجوا اهل حبشه
که دریشان مدت سی سال پیری ظاهر میشود
و مورث بیس بدن و موجب موت است از
جهت کثرت تجلیل روح و اهل مسکن یارده
اقوی و اشجع و اکثر لجم و تخیم و قوی المفاصل
باشند و اهل مسکن رطبه حس السخات و
لین ابلود باشند و کثرت رطوبت آن موجب
استرخا و حیات عفنه مزمنه و اسهال و نزف
دم از بواسیر و قروح عفنه و صرعت و صنف او
شدید است و شتای او شدید البر و نیست و
مساکن یا بسه موجب بیس دماغ و مزاجست
و مورث خشونت جلدست و صیف او حار
و شتای او باردست و اهل مسکن عالیه اصحا

واقویا و طویل الاعماد و اهل سالن غایره
حار القلوب و محرورت و میاه ایشان بوا^{سطه}
سواء ایشان ردیه است و مسکن حجریه مو
شدت حرارت صیف و شدت برودت
شتا و مورث صلابت بدن و کثرت شعرو
قوت مفاصل و غلبه پیوست و کثرت تبکه
و ذکا و حدت است مسکن جبلیه بلخیه حکم او
حکم سایر بلاد بارده است و مسکن که از
یک طرف آو کوه باشد و از یک طرف دیگر بحر
باشد هوای آن مسکن مرطب باشد و موجب
کثرت مطر باشد و اگر زمین آن مسکن میس و
صلب باشد و آن جبل حجری باشد مضرت آن
کمز باشد و اگر بر عکس باشد عکس و مسکنی که اند
میان شوره زار و معدن کبریت و نقط باشد
و مانند آن همه از اعتدال دور باشند و اگر

بنیاد شهری بد واقع شده باشد و کسی خواهد که
خانهای خود را خوب بسازد و اجبست که آن
خانه بلند سازد و در و در بچهای بلند و فراخ
از طرف مشرق و شمال باز کند و خان سال
گشاع شمس در اکثر آن خانه در آید و عتمة
بر باد شمال و مشرق کردن و مجاورت میاه
عذبه جاریه کثیره لطیفه که رزود گرم شود در
صیف و رزود سرد شود در شتا اختیار کردن
و باقی احوالی که مذکور شد بر قدر احتمال
رعایت کردن **جزوه** در حرکت
و سکون بیاید دانست که حرارت غریزی
از اسباب داخلی و خارجی متاثر میشود و اند
آنکه تحلیل می پذیرد و اجبست بد تحلیل
از جوهر او و سردی که از داخل و خارج
بد و اصل میشود غریبت و از جوهر او

و حرارتی که مدد آن را شاید و از جوهر آن
 باشد حرارتیست که از حرکت اعضا خیزد
 از هر آنکه از حرکت جمیع اعضا گرم شود و
 موجب انتقال حرارت غریزیه و تحلیل
 رطوبت غریبه و صلابت اعضا و جودت
 سضم و تحلیل فضلات و مناسبت قوی و تصلب
 مفاصل و مقوی رباطات و او تار و مائع
 جمیع امراض مادیه میشود وقتی که باعتدال
 پستعمل باشد و اطباء این حرکت را ریاضت
 گویند و وقت آن بعد از انخار غذا و کمال
 سضم است علامت اعتدال آن حرمت و حی
 و ابتدای عرق و کثرت سیدان عرق
 بسبب افراط اوست و هر یکی از قوی اعضا
 که زیاده می باشد حرکت او قوت او بیشتر می
 شود ریح مثل قوت حافظه بکثرت حفظ و تحلیل

و مفکره بکثرت آنها و هر عضوی را حرکت خاص
 مثل سمع بسمع اصوات لذیذ و بصر بر رؤیت
 اشیا و دقیقه حیوانات و نظر باشیا جمیده
 صدر بقرات از خفی مترقی الی ابهر و رکوب
 خیل باعتدال موجب حرکت جمیع بدن است
 و تحلیل او بیشتر است از تسخین و نافع ^{فست}
 تحلیل بقایای امراض ایشان و کوی یازی
 و ملاعبه و امثال اینها موجب حرکت بدن
 و نفس است از جهت ملازمت فرح ^{غضب}
 و رکوب سمن محرک اخلاط است و ارفع ^{ان}
 بقی و موجب حرکت نفس نیز هست از کثرت
 فرح و فزع و از آن جهت که قانع بسی
 امراض مزمنه است و مقوی معده و هضمست
 و موجب پیچان عثیان و قی است و چون
 قی آید باید که دفع کنند که انفع اشیاست باخراج

فصول و از جمله حرکات و لکنت **جزوه ۸**
 در دلت و آن حرکت خشنه اگر از دست خشنه
 واقع شود و موجب فریبی و حرمت یون است
 اگر با اعتدال باشد و افراط او موجب تحلیل و نرا
 و سرکه خواهد که فریب شود بعد از آنکه غذا بهضم
 در آمده باشد دلت خشن معتدل کند تا زمانی که
 غذا منجذب شود بمر و ق و دلت صلب و
 قوت و شدت اعضای ضعیفه است و دلت
 لین مرخی است و دلت کثیر موجب نزال است
 و اعتدال او موجب سمن و می باید که قبل از حرکت
 دلت فی الجمله واقع شود از جهت آنکه تا فضلات
 را مستعد تاثیر حرارت حرکت سازد و بعد از
 حرکت نیز واقع شود تا سبب تحلیل باقی از حرکت
 شود و کثرت دلت بطن موجب تحلیل ریح
 و فصول او و مقوی و مصلب اعصاب او

۲۵
جزوه ۴ در ماکولات نظم
 به طمانی کو لذیذ آید اگر چه سست ضار
 وی به از غیر لذیذ پیوسته و مند خوشگوار
 لیک از بسیار خوردن بر حذر باش ای سپهر
 مایه امراض پر فواریت ای صاحب نظر
 سرکه او بی آشتهای را پستی چیزی خورد
 بهر خود رنجور بی عالم بدان چیزی خورد
 و بیاید دانست که آنچه موثرست در بدن
 بکیفیت دواست و آنچه موثرست باده
 غذاست و آنچه موثرست بصورت نوعیه
 موافقا کان او مخالف دواء دوا نخاصیتست
 و اگر موثرست باده و کیفیت آن غذای دواست
 و اگر موثرست بکیفیت و ماده دوا ی غذاست
 و اگر موثرست بکیفیت و صورت دواء
 دوا نخاصیتست و اگر موثر باده و صورت

و کیفیت است غذای دوائی دوائی خاصیت است
مثل شراب و غذای لطیف و غلیظ و متوسط
بینهمی باشد و سر یک ازینا کثیره التغذیه و قلیل
التغذیه و متوسط بینهمی باشد و از اغذیه
که بیشتر از جبهه را مناسبت نان کندم آب خورده
سفید بی آفت است که خمیر او برآمده باشد و
بسیار رسیده نباشد و گوشت تعلی نه بسیار فربه
و نه لاغر و گوشت بزغال رسیده و مرغ جوان
و بک و یتیم و حیوانات کبوتر و کبک و بطاقا
نم نم ناپیاه و فربه و نرم است از و دیگر مخور
لم اگر کو ساله یکساله باشد هم مخور
و علاوای ملایمه حیوانات و حموضات مناسبه
حیوانات و از فواکه مناسبه نظم
از جمیع میوه ها الگور شیرین است به
بعد از آن انجیر و خرما و انار و سیب و به

۲۶
بعد از و امرو و و بطبخ الودش مش خیار
کلمات دمه بالذکر منوالا اختیای
و بادویه و اغذیه دوائی التفات نباید کرد
بی ضرورت و اکل غذا بلا شهوت مضر نظم
چون طعامی خورده باشی صبر کن تا سضم تمام
قبل سضم وی بخوشی سیح اذخال طعام
مایه امراض اذخال طعام است ای پسر
صبر کن ز هفت روز خون خود بدست خود
در زپستان سرجه کنی باشد آن را فور مدام
جمله سردی در بهار و صیف مخور از طعام
و در میان غذا آب بناید آشامید و در
آش گرم آب سرد و بعکس و بر سر طعام نباید نظم
چون طعامت در شروع سضم آید آب خور
قبل سضم اندر خلل آرد و فحاجه با ضرر
و تکیه الوان غذا نمی طبیعت و اغذیه تغذیه

موجب سقوط شهوت طعام و محدث کسالت
 و حامضه موجب سرعت شیخوخت و نزال و
 تحقیف بدن و ضعف پشت و کرده و اعضا
 تناسل و اعصاب و بصر و مورث بلغم ^{مضت}
 و اغذیه حلوه موجب حرارت بدن و کثرت
 و مویت و قوت حرارت و آثار او ضد
 اغذیه حامضه است و ماله موجب تحقیف بدن
 و تهزیل اوست و مرغه موجب تخنن و تحلیل
 بدن است و مضرت حلو بجامض و بعکس
 و تقه یعنی بی مزه بحرین و ماله و بعکس ^{منا}
 و کثرت تخمه موجب ضعف و لاغری و بی قو
 و محدث ضعف معده و مضم است و مراعات
 عادت از واجبات است و ترک عادت نیز از
 واجبات است بتدریج خصوصاً باغذیه و ^{اشربه}
 و اصحاب تجارب منع کرده اند اکل بعضی

غذا را بر بعضی مثل سرکه تنها یا برنج تنها و آنرا
 با سرسیه ^{نم} یا بنج چیزی جمع کردن با لبن ارد ضرر
 مرغ و ماهی سرکه و تر بست و ترشی آذکر
 در تن مردم اگر فاسد بود خلطی لبن
 زود با آن سیجیل آید که باشد در بدن
 و جمع بندق و بادام در نوبت واحد و ثوم
 و بصل در یک نوبت و عسل یا خرزهره و عنب
 و رأس در نوبت واحد و آب سرد از عقب
 فواکه و حلو و جمع بنسید با لبنیات مورث
 نقرس و برص باشد و اثبات منع اجتماع
 اینها بتجربه منوط است و مدت دراز در
 یک نوبت طعام خوردن بد باشد از هر آنکه
 لقمه اول مضم پذیرد و لقمه ثانی از آن دور
 افتد و مضم نامموار شود و بهترین نوبتها
 اندر طعام خوردن آنست که اندر دو روز

سه بار طعام خورد یک روز در صبح و شب
و روز دیگر نماز پیشین و سه که اندر یک
روز دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر
بیک بار باز آید ضعیف شود و بر عکس این علم
بجز در مشروبات آب غذائی شود
لیک محتاج الیه است تا بدرقه غذا شود و او
در مجاری ضیق بردمی باید که بسیار نخورند و
از طریقی که مجری او ضیق باشد کشیده و آید
خورند تا کم خورده شود و عطش تسکین یابد
و سبب آنکه اذخالی غذا بر غذا بدست از اذخالی
آنها مختلفه احتیاج باید کرد تا یک نوع آب
در معدن باشد نوع دیگر آب نباید خورد و
بهترین آبها آب جو است خصوصا که بر سبک
پاک یا بر زمین پاک و از راه دور و بلندی آید و
از شوا آب دور باشد و شیرین باشد و از

جانب مشرق بشمال رود و بسیار و تیز و خفیف
الوزن باشد و شارب تصور کند که شیرین
و بیشتر این صفات در آب نیل موجود است
و بقول ایقراط بهترین آبها آب مطهر است و
ارده میاه آب جاه و زده میاه را کده است
و آب چشمه خالی از غلظت نیست و وقت استعمال
آب بعد از شروع غذا است در صم و در بعضی
از معدنهای حار صفاوی جایز است که بعد از
کباب و قلیه خشک آب اندک خورد تا از
بهر آنکه احتمال دارد که این نوع غذا در آن
معدن محترق شوند و در خلل غذا آب خوردن
مناسب نیست و بعضی بر آنند که مداومت آن
اگرچه موجب بعضی امراض است فاما مانع حصی
کلیه و مثانه است و بعضی امزجه حاره را
شراب آب در خلل غذا موجب کثرت اشتهاست

و سبب اشتعاست و شرب آب بعد از
 حرکت و عقب سہل و بر ہمار و بعد از جماع
 و حمام و عقب او و بر فواکہ خصوصاً بطیخ بدست
 و بسیار می باشد کہ کثرت عطش بواسطہ
 بلغم مالح یا لزج می باشد و مرگاہ کہ آب خورد
 شود عطش زیادہ ^{شود} علاج آن بصبرست تا
 طبیعت تحلیل آن مادہ کند و آن جهتست کہ
 لعق عسل مانع عطش کاذب است و فرق
 میان عطش صادق و کاذب آنست کہ عطش
 کاذب بصبر دفع شود و صادق زیادہ میشود
جزو ۸ باید دانست اگر چه در دین
 اسلام شرب عوامست فاما در مذہب دیگر
 مباح بودہ است و اطباء منفع و مضرت
 آن اندر کتب آورده اند و بعضی مردمان
 لذت و مسقوت آن می طلبند از اینجاکہ

۲۹
 طریق طبست جایز دیدہ اند باز نمودن بصر
 و مسقوت آن اما بعضی از منافع شراب
 آنست کہ مزاج و حرارت آن مناسب
 حرارت غریزی است کہ تن مردم بدان
 زندہ است بدین سبب منافع او بچہ و
 و نسا ئی و طبیعی است و نفع او بچہ و نسا ئی
 و طبیعی زیادہ است از آنکہ نقیانی اما
 نقیانی بچہ و نسا ئی و نشاط و طرب و بسط
 و تقویت روح و شجاعت و از آلہ بخل و
 غم و فکر فاسد و تفریح و تحسین ظن و تقویت
 ذہن و قوتی دماغست و در امثال آن
 ممکن نیست کہ غیر او را میسر باشد و مقدار
 قوت و ضعف دماغ از سرعت سکر و تطویر
 او معلوم شود مر جند سکر دیر تر دماغ
 بقوت تر و در منافع بدنی مر جند بعضی

ترکیب و معاجین باشد که در بعضی منافع
 شریک باشند و شی و احد جامعیت او در آن
 منافع یافت نمیشود مثل تخمین لون و
 براقیت او و انضاج رطوبات و از لاق
 آن و تقیحه مجاری و از آله سد آن و
 تقیحه مسام و تقویت حرارت غریزی و انجا
 آن و تکثیر روح و تلطیف و صفا و انارت
 و انارت دم و تنقیه او و تقویت مضم و
 انضاج بلغم و تلطیف آن و ادراک صفا و تر
 اعضا و تعدیل مزاج سودا و قمع غلیان او
 و اخراج اوست و بدین سبب هر که شراب
 خوردن عادت دارد و چون ترک عادت
 کند مضم او تباه شود و حرارت غریزی ^{ضعیف}
 شود و قوی بدنی او ضعیف شود و قصولی
 که با سهال و باد را رو بقی دفع شدی اندر زید

بماند و تکثیر یابد و انواع امراض متولد شود
 و منافع دیگر آنکه شهوت کلیبی زایل کند و
 تقیحه قوی کند و عروق را گشاده گرداند
 و از اخلاط ردیه غسل کند و غذا بهمه تن
 رساند بدین سبب ناقه را فربه سازد و تریا
 جمیع زمرهای یار دست چون اینون و
 شوکران و مانند آن و این منفعتها آنکه با
 که در اکثر او احتراز نمایند و هرگاه که از
 انداز به یکنزد راند خیر او بشتر او و نفع او بضر او
 مبدل شود بلکه ضر او بیشتر از نفع او شود
 از هر آنکه منفعت بزرگ اندر شراب است
 که تقویت حرارت غریزی کند و انعکاش او
 و هرگاه که بثیر او اکثر نمایند حرارت
 غریزی ضعیف شود و از هر آنکه شراب غذای
 حرارت غریزیست و حرارت غریزی انگاه

قوی باشد که غذا با نذازه قوت او باشد
و چون غذا افزون باشد قوت غاده از تصفیه
کردن در آن عاقل گردد و چون این دو قوت
عاقل آید ناچار غذا پذیرنده ضعیف شود و
حال حرارت غریزی با شراب بسیار بخنان باشد
که میزیم بسیار بر آتش اندک نهند و بخنانند آتش
اندک از برافروختن میزیم بسیار عاقل آید و
گردد بلکه فرو میرد حرارت غریزی نیز بخنان
از مضم شراب بسیار عاقل آید و ضعیف گردد
بدین سبب است که هرگاه که در شراب و افراط
واقع شویم آن باشد که بمقاها بمیرند اندر
میان شراب از بهر آنکه شراب رود با خون
مستحیل شود هرگاه که اکثر آن واقع شود
عروق در بدن متلی شود چنانچه موار که مد
روح است گذر نماید در حال فحشاء کتد و

و مضرت های دیگر از اکثر آن موجب تبلید
دندان و مری عصب و مورث رعشه و
تشنج و سکت و فساد جگر و مایلخولیا و غفلت
و خیرگی چشم و فساد هوا س و ترسیدن در
نوم و یقظه کی پسبی از اسباب و خناق و
نورس و فاج و سرسام و اختلاط عقل و جنون
و حمی و یابی و حرقة و مطیقه و استسقا سبب
فساد کبد و در مایه یک نوبت یا دو نوبت
سکر جازست از جهت استراحت قوی
و مانعی و بهترین شراب آنست که خوش طعم
و خوش بوی و خوش رنگ و یال بحری
و معتدل القوام و الگوری باشد و علامت
خوبی آن آنست که اندکی از و در طری نیز ک
بماند خراب نشود و هر چند دیر تر خراب شود
بتر باشد و باید دانست که محو در شراب

سفید رقیق موافق تر باشد و اگر شراب
قوی بکک کوفته بککانتند رقیق شود و یکی
ان بود خاصه که مزوج سازند زود تر
می سازد و زود میکند ارد و زرد قوی باشد
خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و سرچین
شراب رنگین تر و قوی تر مر پیر از اشیا
و شراب سیاه غذا پیش دهد لیکن حرارت او
کمتر از حرارت شراب زرد بود و مولد
سود است و اصغر مولد صغراست و احمر
مورث دم است و ابیض مولد بلغم است
و شرابی که رنگ و طعم و بوی او ضعیف بود
حرور را شاید لیکن از معده دیرتر بگذرد
و شراب خوش بوی را ریانی گویند خداوند
حققان و غشی را موافق باشد و شراب
ناخوش بوی و دماغ را زبان دارد و مولد

۵۲
اخلاط ردیه باشد و شراب شیرین مسمن
بد نیست و مسدد است و او از صافی سازد
و دیر مضمم شود و جگر و سپر ز را زیان دارد
و شراب تلخ سریع الهضم باشد و مفتوح سدد
بود و خلط بلغمی غلیظ را رقیق کند و شراب
غلیظ مسمن بد نیست و موجب بطون سکر و
قلت تحلیل و مورث کثرت خمار و مسدد است
و شراب خام مستی و شیاروی او پشتر دهد
و رود تر و نشاط زیادت آرد و موجب
تصفیه دم باشد لیکن از مداومت آن بوی
دمان ناخوش شود و مرطب دماغ بود و
شراب جوشیده دو وجه یکی مر و یکی حلو
اینج تلخ بود یا ضمم تر باشد از حلو و مستی او
پاینده باشد و مورث کثرت خمار و موجب
کثرت فرج بود و نوع شرین مولد حر مثانه

و باشد که یا پستقا مودی شود و بنید زبیدی
طبیعت آن حار و یابس باشد و حرارت او از
حرارت شراب انگوری کمتر باشد و خشکی او زیاده
بر شراب انگوری بود و غذا کمتر دهد و نفع از
و انواع شرابهایی که از برنج و جاوریس و
غیره سازند آنرا از حمید شراب نشمرند
بجز آنکه دماغ را امتلی سازد شراب کهنه را
حکم دارو باشد و شراب تمام نارسیده جگر را
زبان دارد و باشد که با سهال کیدی موی شود
جزو ۹ در نوم و یقظه چون قوای
دماغی و روح متوجه باطن شوند و از ظاهر
غافل و غافل مانند نوم حاصل شود و او بسکون
شاهست بچنانچه یقظه بحرکت و افراط نوم
مرطبت با فراط و چون بر خدای معده
واقع شود مبر دست تحلیل روح و ماضم و

۲۲
و سخن باطن است و یقظه مفراطه مضعفت
دماغ و مورث سوئی مضم و محلل قوت و مو
جوع و صداع و بیس دماغ و پشیمانی چشم
و کلال حواس و تحفیف رطوبات و تحلیل
روح است و نوم نهاری مفسد لون و تبخیر
قو و منظر بطحال و مرنخی قوای نفسانی و ببلد
ذهن است و چون معتاد شوند ترک نیاید
کرد مکرر تدریج و خواب روز بجای خواب
شب نباشد بهترین وقت خواب آن باشد
که بعد از مضم غذا و شروع او در انچه از بار
و چون خوابند که غذا در خواب مضم شود اول
بدست راست اندکی تکیه کنند تا غذا بقعر معده
گذرد و بعد از آن بجانب چپ باز کرد و تا کبد
بر و پستولی گردد و شکم را گرم باید داشت
بسمور و مانند آن و اگر بر شکم چسبند خواب

تا حرارت جمع شود و طعام را نیک مضغ کند و
فرضا در معده صبح بعد از سه ساعت یا دو
ساعت بهمین میل کند تا بقیه غذا منخذر
گردد بسوی کبد و چون در خواب بی کسی
طامری عرق بسیار کند دلیل بر امتدای بدن
باشد از خلط یا غذا و بر قفا نباید خواب کرد
از بهر آنکه فضول و ماغی از منفذها که از
جانب پیش است چون بنی و کام من دفع میشود
بجانب پس میل کند و بجانب صدر و اعصاب
و ریه فرود آید نزله و سيل و وجع اعصاب
و فالج و وجع ظهر تولد کند و مولد صرع و سکت
و کابویس باشد و طعام و شراب مضغ ناسازگار
باند و قوت را ساقط کند **بزرگراه**
در استغراغ و احتباس آنچه از بدن مستغرق
میشود چون بر سبیل اعتدال است حافظ

۱۲۲
صحته و افراط آن بحیف بدن و مبه د آو
و افراط احتباس موجب سدد و عفونت و
سقوط شهوت و ثقل بدن و کثرت امراض
نایه امراض گردد و امتلا با احتباس
امتلا بی خون به پنی رزود تن را ده خلاص
و پیاید دانست که احتساب از
قی چند کس را واجبست صاحب ورم حلق و
صنعت صدر و دقیق الرقیه که مستعد نفث
دم ملت و بر و شکست قی کردن و کسانی
که با فراط فر به باشند داروی سهل و لینه
از قی کردن و قی کردن و اسهال با بیوست
معهده و صنعت احشا و نزال مرقا صعب
و خطرست **نظم** بهترین وقت قی فصل بهارست
در زیستان و خزان قی بد بود رز و کن حذر
و در پیش بعضی در فصل صیف جایزست **نظم**

فی همه امراض اعصاب را دهنه نفع و شفا
بجوایستقا و فایده ریشه و عرق النسا
نافع از ثقل دماغ و معده و سماع و بصر
ریشهای کرده و مجذوم و یرقان ^{شیر}
و اما مضرتی آنست که ضعف معده بود
و مضرت یسنان و مولد امراض عین
و مضرت در ست کاسی که اکثران واقع ^{شود}
و در وقت قی کردن چشمها را بر باید بست
و دندانها را بر و عن یا دام یا بر و غن ^{تنفش}
جرب باید ساخت و چون فارغ شوند روی
بآب سرد و دمان را بآب العسل بشویند و
چند بار غرغره کنند بکنجین یا با بکامه و بعد
یک شعال مصطکی سحق کرده با اندکی شکر
باب تنفاح تجرع کند ^{سند} و بیاید و است
که چند کس را از سهل اجتناب واجبست

صحيح المزاج را و اطفال و شیخ و یاس
المزاج و خشک اندام و نجف و کسی که قوت
او ضعیف بود و کسی که معده یا قلب او ^{ضعف}
بود و کسی را که اندر تن او آتش از خلط دیگر
و نیز سهل اندر صیفت تشاید که مورث
حمی است و اندر شتائیه تشاید از جهت
جو و خلط خاصه اندر کر ما بیت و وقتیل
طلوع شعری یانی و بیت روز بعد از طلوع
اونه داروی سهل باید داد و نه حجامت
باید فرمود الا بضرورت شدید فصد باید
کرد و شروط با احتیاط بجای آورند و میانش
نباید که خاصه اندر ایام با هور و اول با هور
نوزدهم از ماه تموز باشد و در ربیع از جهت
تخلیل صیف که در یلی او واقع است و بهترین
وقت داروی سهل فصل خریف است و

و کسی را که داروی سهل از موده نباشد طبیعت
نشان دهد که او را سهل دهد و صواب آنست که تا
ممکنست تدارک مواد واجب الدفع بنوم و
امساک کنند و بخدای لطیف و اندک تدریج او
کنند و اگر جاره نباشد داروی لطیف دهد
و مردم خشک مزاج را داروی لغزنده نرم
بیشتر از داروی حاد عمل کند و داروی
وقتی باید داد که تن را مستعد داروی سهل
کند تا مقصود او حاصل شود و این خیانت بود
که چند روز معده را مراعات کنند و تقیه منافی
دوا کنند و طبع را نرم کنند و خلط واجب الدفع
نخج دهند بعد از آن سهل دهند و آن سهل
که سهل خورند باید که طعام مضیم یافته باشد و
منور شود و طعام بدید نیامده باشد و دارو
شیرین نباید تا معده از آن بعبوس شیرینی قبول

نکند و بهضم آن مشغول شود و سهل لایق ماده
غالب باید که باشد تا مقصود حاصل شود و گاه
باشد که سهل مغلب شود بمقی و بعکس و حمام
قبل از دوا معینست بر عمل او و بعد از دوا
بیک روز محلل مایقی اخلاطست و با او قاطع
فعل اوست و نوم برو و وقتی که ضعیف
باشد نیز قاطع فعل اوست یا مضعف است
و نوم بر دوا ای قوی مقوی فعل اوست و
بعد از عمل قاطعت و تجرع ماء حاره بعد از
دوا مطبوخ قوت داروی ضعیف کنید
و بعد از حبوب قویه اگر در عمل تقصیری و
شود قدری تجرع کردن نافع باشد و اگر یکبار
مصطکی مسحوق با قدری بخورد یاری تمام دهد
و تا دارو عمل تمام نکند طعام و شراب نباید خورد
و اگر معده صغیر باشد و صبر کردن احتمال

قبل از دو ابرو زمان اندک چند لقمه نان اندر
شراب بخورد یا قدری کشکاب یا آب انار
و اگر کسی را یبضد و اسهال حاجت آید احتیاط
باید کرد اگر خلط یلغنی است اول سهل باید داد
و اگر خلط تیز است اول فصد باید کرد بعد از آن
سهل باید داد و اگر کسی از طعم و بوی دارو بد
طخون و ورق عناب مضغ کند و اگر از رایج
واید بر نذر تخمین را بگیرند و از جهت دفع قی
اطراف را بر بزند و اگر دارو عمل نکند
و اضطراب تولد کند شیاف یا حقنه لایقه
بکار باید داشت و دوشمال مصطکی مسحوق
با آب گرم بیاید داد تا دارو را دفع کند و
اگر عروق متلی گردد و چشمها برون خیزد رک
باید زد و بسیار باشد که غشیانی که از دارو
خیزد سفرجل و تعاح دفع کند و دارو در عمل

جمع سهیلین در روز واحد خط است و
چون خوانند که سهل خوردند اگر موافقت
باشد وقت فجر و اگر موافق کرم باشد شلت آفر
شبت و اگر موافق د باشد بعد از طهور راق
اگر مطبوع باشد نیم گرم ساخته بپاشا میزند
و در خانه معتدل هوا بنشیند و اگر حب
بقند مکحل ساخت بلع کنند و بعد از آن قدری
آب گرم خوردند و اگر حب مطبوع باشد اول
حب فرو برند و بعد از آن مطبوع برو بپاشا
و سخن بسیار نگویند و نشوند دست و پا
آب سرد ننهند و نشوند و خود را بهیچ چیز مشغول
سازند و متوجه دارو باشند تا نیک بعمل آید
و اگر در عمل تعصیری باشد یا بنی ذکر کرده شد
عمل نمایند و بعد از عمل تام دارو و قبل از آن
برود و مرطوب را حار الرشا و باید داد اند

جلاب و محو و صفای را بزر قطن باید داد و
 معتدل مزاج را بزر ریجان باید داد و اگر سخت
 محو و باشد بزر قطن را بر و غن کل حب باید کرد
 بعد از آن اندر جلاب باید داد و اگر سخت
 میرود باشد بزر الشاد را بر و غن زیت حب
 کنند و اگر بعد از دور و ز شراب خوردیم
 باشد و اضطرابی تولد کند و اگر اسهال افراط
 کند شیر تازه دهند تا قوت و حدت دارو
 از امعا باز دارد و اگر قدری بزر لسان ^{احمل}
 اندر شیر تازه بکوشانند و بدین فی الحال ^{فمنع}
 کنند و اگر تب تولد کرده باشد بزر قطن او
 طین ارمنی و صمغ عربی بر و غن کل حب کرده
 با شراب سفرجل یا رب سفرجل یا شراب اس
 دهند و تریاق بر شغنا و تریاق فاروق
 اسهال باز دارد و ملوک را دوا ^{است}

و کسانی که داروی دشوار خورند تدبیرهای لطیف
 باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و
 گرم را که با استفراغ حاجت آید یک شربت ستموینا
 اندر ^{جلاب} خام حل سازند و سفرجل و تناسخ تمشکر کرده
 و خورد کرده اندروی اندازند یک شب بعد از آن
 جلاب بدینند و اگر مقدار ستموینا زیاده از شربت
 واحد باشد صواب باشد تا آنچه سفرجل ستموینا را
 از جلاب جذب کرده باشد شربتی تمام بماند
 و اگر با استفراغ صفا و رطوبت حاجت آید
 یک درم تربد سفید محلوک مرصوض در یک رطل
 آب بکوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و مقدار
 حاجت ستموینا درین آب حل سازند و سفرجل حلو
 یا تناسخ حلو تمشکر کرده و از تخم پاک ساخته دروی
 اندازند یک شب آن روز بگذارند بعد از آن آن
 سفرجل یا سبب بدینند تا بخورد و مقصود حاصل شود

جزو ۱۲ در تدبیر ضد ضد استغراق
 کلیست از بهر آنکه مرکب اخلاط دم است
 بدین سبب هرگاه که ضد کرده شود از بهر خلطی
 قدری کم شود ضد را استغراق کلی بدین سبب
 گویند و فضیلت ضد آنست که چون عرق
 کشیده شود رنگ و قوام و قوت دم ملاحظه
 می توان کرد چنانکه مصلحت باشد بیرون رفتن
 گردانک یا بسیار و داروی مهمل یا داروی
 قوی اگر تقصیری کنند تا رک آن داروی دیگر خطر
 باشد و اگر افراطی کنند باز پستن آن دشوار
 بدین سبب فضیلت هیچ استغراقی بعرض نمی رسد
 و منافع دم اندر بدن بسیارست بعضی از آنجه
 لایق این مختصر باشد ذکر کرده شود و آن است
 معلوم است که مزاج جگر گرم است و معدن قوی
 طبیعی است و تولد دم در کبدست بدین سبب

۲۹
 اندر خون حرارت طبیعیست و همه تن از آن
 بهره یابند و بدان پرورده شوند و مرکب حرارت
 غریزی هم فوشت و بواسطه خون حرارت غریزی
 بجمیع اعضا میرسد و بدین سبب است که هر
 که خون بیشتر بیرون کنند موجب ضعف و غشی باشد
 و منفعت عظیم تر آنست که عرقی بزرگ از جگر
 بدل بیوپسته است و نصیب تمام از دم قلب
 واصل میشود و آن دم مرکب و قوت حیوانی
 گردد و بواسطه شر این که نسبت او قلیست
 قوت حیوانی همه بدن برساند و بدین سبب
 که هرگاه که خون از شر این پرورده شود قوی
 حیوانی باطل گردد و هلاک شود از بهر این منافع
 بعضی از اطباء معتقدند بین استخراج دم جایزند
 اند و آن رای خطاست از بهر آنکه منفعت خون
 در بدن آن وقت باشد که مقدار خون آن

مقدار باشد که باید و مزاج آن طبعی باشد
و هرگاه که مقداری پخته شود یا مزاج آن ناب ^{طبعی}
شود سبب بیمار بیا کرد و زایل کردن حال
ناطبعی و اجابت و عذر خواسته و گفته اند
که هرگاه که غذا از مریض باز گرفته آید یا چیزی
نافع داده شود هم مقدار خون و هم مزاج ^{بنا} ^{بنا}
باز آید استخراج خون لازم نباشد جواب است
اگر چه تدبیر صوابست مدتی و مهلتی بیاید تا
غرض حاصل شود اینجا که ایمن نتوان بود که
افت پیش پستی کند و مهلت قبول نکند پس
بضرورت مقداری خون بیرون باید کرد و
صواب آن باشد که هر سه تدبیر عمل کنند غذا
نافع و اندک دادن و مقداری خون با مجود
بیرون کردن تا غرض حاصل شود و اندران
حال که استخراج دم کنند استناد بر قلب باید کرد

این از نبض معلوم توان کرد و اولیتر آن بود
که در حال فصد کردن طبعی دست بر نبض دارد
تا هرگاه که تغییر و ضعف پیدا شود در حال ^{بنا}
و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد تا لون
و قوام دم متغیر نشود و نباید بست مگر که اثر ^{ضعف}
ملاحظه کرده شود و هرگاه که سبب فصد کثرت
خون باشد تا قوت خروج دم ضعیف نشود و نباید
بست مگر که اثر ضعف بدید آید و هرگاه که سبب
فصد ورم باشد تا لون خون متغیر نشود و نباید
بست و بقرای بدین سبب میگوید که اندر ^{ضعف}
فصد با سلیق باید کرد و تا رنگ خون نگیرد
نباید بست مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف بدید
آید و وام آنکه ورم قوی باشد و رنگ خون
دیر متغیر شود از بهر آنکه ورم گرم و بزرگ
منافذ دم بسته دارد و خون را در آن موضع

باز دارد و بدشواری بیرون آید و اندر
 روزگار کرما ضد نشاید کرد و آن روز که
 ضد کنند طعام لطیف و کما باید خورد و چیزی
 که تسکین صفا کند باید خورد و خاصه حرور را
 در حله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب
 و قلیه خشک و مانند این نباید خورد و از بهر
 دو کاری که آنکه مقصود از ضد باز گرفتن
 قوت خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند
 و دیگر آنکه آن روز که ضد کند قوی معده و دیگر
 اعضا ضعیف شوند چون طعام قوی خورد شود
 سضم بد باشد و خلط بد تولد کند در حال کرانی
 و کسلانی تولد کند و از بس قی و از بس اسهال
 و از بس جماع و از بس نقطه و از بس ریخ و
 از بس تا کواریدن طعام و مییضه و از بس سرکا
 که بدن را گرم سازد و ناسب ان تحلیل بسیار افتد

و مسام کشاده شود رک نشاید زد فاما صر
 ضد بسیارست ضعف بدن و نفاست آن
 و ضعف معده و روح و دل و دماغ و مفصل
 و امثال اینهاست و تا ممکن باشد ضد کنند
 خاصه قبل البلوغ و عند سیمان القوة النانیة
 و در انتهای سن تررع که محل قوت نامیه است
 ضد کنند تا قوت نامیه در تحت ماده منضبط
 نشود و بدن را قابلیت نموز یاده کرد و بدو
 خفت و باید که نیکو احتیاط نمایند و زود باز
 دارند تا خونی که ماده قوت و غذای بدن
 و بدل مای تحلیل روح است زیاده بر مایعی منسجم
 نگردد و مرطوب پیش از ضد ریاضت معتد
 باید کرد تا موجب اشتعال حرارت گردد و در
 بکند از دوا اگر خواهند که تنور بدن پاک شود
 ضد اکحل کنند و از همت دماغ و چشم و گوش

سیجان

و پنی و کام و زمان و لب و دندان و
مضد با سلیق علیتهای جگر و طحال و ذوات ^{الکبد}
و شوصه و اعضای پسلی را نافع باشد
مزد و ۱۳ در حجامت حجامت نیز یکی
از پستفرغات است اما حجامت پیران و
کو دکان رایجی و ضد باشد و نه عضو
که حجامت کنند آن عضو را پاک کند و با خون
حجامت چیزی از جوهر روح کم نشود و با خون
مضد جوهر روح بسیار خرج شود و اطفال را
تا از شیر باز نگیرند بی ضرورت شدید حجامت
نشانید کرد و بعد از آن نیز سم تا ضرورت نباشد
نباید کرد از هر آنکه ضعیف شوند و پیران ^{ضعیف}
بمانند و بزرگان را از پس شصت سال حجامت
نشانید کرد از هر آنکه پیوست در جلد ایشان
غلبه کند و بر قفای سر موجب نسیاست و

۲۰
و بر مقدم دماغ موجب ضعف حس باشد
مزد و ۱۴ در کیفیت حقنه جون احتیاس ^{طسعت}
موجب کثرت امراض رودیه است و سه نوبت
در سه حال و سه وقت و سه فصل و پس سهل
خوردن مناسب نیست و تلین طبیعت در آن
وقت واجب و ضرورت است احتقان و فعل حقنه
قوی از فعل شیاف بود و چون خواستند که
این عمل کنند موی خانه معتدل باید ساخت
و در طرفین نهار یا بین عمل مشغولی کرد اگر موی
گرم باشد و کسی را که بر سرش رخی آمده باشد
یا اندر دماغ او آفتی باشد یا معده او ضعیف
باشد یا اندر احشا و رمی باشد حقنه سخت نافع
بود ماده را از دماغ فرو دآرد و مانع بخار
باشد از سر و گاه باشد که داروی حقنه تا بعد
بر آید بدین سبب هیچ حال بر روی حقنه نشاید

لیکن شربتی که معده را قوت دهد بیاورد
تا داروی را از معده باز دارد و بیاورد
که اگر داروی حقه اندک بود بموضع نرسد
و اگر بسیار باشد پستی و اعراض تولد کند
و باشد که بزجیر ادا کند و اگر سخت کرم بود ^{مفعول}
غشی آرد و اسهال دم و اگر سرد باشد مولد
باشد و اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد
امعرا آلوده سازد و مثانه را زحمت دهد
و اگر سخت رقیق باشد فعلی تمام نکند این همه
صفتها معتدل باید و مقدار معتدل پنجاه
شغال باشد **حذر** در تدبیر جماع
جماع نوعیت از استغناءهای کلی طبیعی و
این از جمله سیهاست که هرگاه که جنسان اتفاق
افتد که باید و چنانکه شاید و آن وقت که باید
موجب صحت بدن باشد و هرگاه که برخلاف

این باشد سبب بیماری شود از هر آنکه هرگاه
که او عیه از منی مملو شود و طبیعت بدفع آن
محتاج شود اگر آن امر کرده شود استغناء
طبیعی باشد و منغش حرارت غریزیه و مقوی
بدن و دافع و سواپس و موجب خفت اعضا
و کلال حواس و منفرج قلب و دافع غضب
و مزیل افکار دینه سوداویه و نافع اکثر
امراض سودا و قوت عشق بدن را زایل شود
و اگر این استغناء اتفاق نیفتد موجب
ثقل بدن شود و دوار و ظلمت بصر تولد کند
و باشد که منی اندر او عیه کرم شود و بخاران
بدل برآید و بدان سبب جمی تولد کند و هرگاه
که آن بخار بدماغ متصاعد شود امراض دماغ
تولد کند و بیاورد است که تولد منی از
خونی است که غذای اندامهای اصلی را

و ان بایسته تر قوی است اندر تن و
 چون طبیعت نیکو متقاضی شود بی آنکه صورت
 شخصی در نظر آرد و اسباب بیجان شهوت
 جماعی را مهیا سازد و عسروق در امتداد اند
 و طبیعت تقاضای دفع ماده کند و اسماک
 و صبر نماید و بدن با اعتدال باشد در حرارت
 و برودت و رطوبت و یبوست و خلا و امتداد
 و غذا منضم شده و شهوت قوی و انتشار تمام
 حاصل شده و مجلس را بعطر و کلاب معطر سا^{خته}
 و لباس لطیف خوش بوی پوشیده از جاپ^س
 و نفس و روح در غایت نشاط شده و طبیعت
 بی تکلف متقاضی گشته باشد شعولی نماید
 تا ترا شهوت قوی غالب نکرده و ای پسر
 تا نرانی شهوت بی رغبت و فونت محو
 بهترین وقت شهوت را ندست فضل بها

در خان و صیفت کمتر کن کز و خیز و مضام^ه
 کر بحیوب اتفاق افتد کز و خیز و سپور
 خوب رو و پاک دامن کم دهد ضعف و فتور
 از جماع مشت کس را عاقلی پرمیز کن
 زشت روی پیر زن نابالغ رنجور زن
 طول عهد از ترک باه و حایض و پر کین و ک^م
 ضرر حله در کتاب خاصیت گردند ذکر
 و بهترین اشکال جماع آنست که رجل مستعلی^{شد}
 و مرء مبتلای و بدترین عکس اوست و از
 چیزهایی که معینست بجماعت رؤیت او^{ست}
 و نظر تلافی حیوانات و قراءات کتب
 مصنفه در آن باب و حکایات اقویایی
 معاجین و استماع آواز رقص لطیف
 از نسای و مرد و خلق عانه و استمال ترکیب
 معویه و امثال اینها **سزاوار** در حمام

بهتر بن حمام است که قدیم البنا و واسع النفا
 و عذب الماء معتدل الهواء باشد و خانه اول
 میرد مرطب و ثانی مسخن مرطب و ثالث مسخن
 محقق است و در بناید آمد در وی مکرر تدریج
 و بیرون بناید رفت مکرر تدریج و بسیار
 نشستن در و موجب غشی و کرب و خفقان
 و بیوسنت و یابس المزاج را استعمال آب
 زیاده مناسبست از هوا و مرطب را بعکس
 و ریختن آب بر زمین حمام مرطب است
 و عرق کردن بعد از آب ریختن محقق است
 و ما دام که تا جلد بر می آید می توان بود
 و بعد از ظهور صفور خروج واجب و گرم
 مزاج باید که روز و بحام نرود و اگر رود
 روز و بیرون آید و سرد مزاج روز و در رود
 و در بیرون آید و چون خواهد که بدن سست شود

غذای مناسب چون فورده شده باشد و
 در معده قرار گرفته و نزدیک بهضم رسیده
 بحام رود و آب معتدل خیارچه شرط اوست
 ریزد و بسیار نشیند و در آمدن و بیرون رفتن
 ادا بحام بجای آورد و چون بیرون آید
 بکنجین یا شرباب زرشک یا مثل اینها شربت
 بخورد تا دفع سددی که از غذا حاصل آمده
 باشد بکند و در مسلح حمام دلك یا اعتدال بجای
 آورد و در خواب رود و چون جلد نوبت
 متواتر چنین کند موجب تنجیم بدن باشد
 و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حتی
 عفنه یا مثل اینها مرضی واقع شده باشد در
 حمام بناید در آمد و چون جاع واقع شود
 روز و در بناید آمد و بعد از بیرون آمدن
 جاع بناید کرد فکفت که در وی واقع شود

و مرطوب المزاج را غذا آن وقت باید
خورد که از حمام بیرون آید و قبل از حمام بایس
المزاج را مناسب است و اما تنعم و دعت
باید که در حمام عرق بسیار کند و بعد از آن
معدی بحام روند و فی الجمله بر خلاء رفتن
بحام موجب نزال بدست و بر امتلا رفتن
موجب سمن و آب گرم بسیار رخن موجب
تحلیل و پستی و ضعفست و آب سرد رخن
مقوی بدن و مصلی او و جامع قوی و مقوی
انهاست و آب شور و کبریتی محلل فضول
و دافع رطوبت و قبال و عشه و تشنج و
حک و جرب و عرق النسا و اوجاع ظهرست
و جو انان و کپانی که گرم مزاج و معتدل
الحم باشند در تابستان وقت بیشترین در آمد
مناسبست و در زمستان سرکه که خاطر مل

کند بر طرعايت ادا ب **سر و ۱۷**
در تدبیر فضول لایق در فصل ربع نصبت
و استغراغ بقی و اسهال صغرا و استعمال مطفیا
حرارت و مسکنات مواد و اجتناب از اکل
سختات و استعمال مثل آن بمحو حرکت منظم
و حمام و شراب قوی غیه مزوج و تعلیل غذا
و اکثر شراب مزوج و لبس سنجاب و مثل آن
و استعمال اغذیه و اشربه مناسبه و معاین
معتدله مناسبست و در فصل صیف آرام
و آسایس و سایه و آب روان و سوای
بارد و غذای خنک جنبه مذکور شد و
سجرت سختات و محلات و محققات اگر
بدن باعتدال باشد و تعلیل غذا و لکثه فوال
رطبه بمجو اجاص و خیار و مند یانه و لبس
سختان عشق و استعمال اغذیه و اشربه و

مفرحات بارده مناسب است و در فصل غریف
اجتناب از مجففات و کثرت جماع و اغتسال
بماء بارده و شرب او و کشف راس و استکثار
فواکه مناسب نیست و قی در وی موجب جمی است
احیاناً از برد غذاوات و حرطها پیراجتناب
واجب و مستقبل شتاب باشد به تارش اول و ک
قرناغ و شکم رویاه و سمور و امثال اینها
و بغذای قوی غلیظ مثل سرسیه و استکثار
لحم و ابار زیر حاره و معاجین حاره و حلا
و غیره با و شراب قوی و امثال اینها و حرکات
قوی در وی نافع است و قی کردن مضر
مقاله چهارم در حفظ صحت اعضا ^{بمعنی} مخصوصه
و ان مرتبت بر مضمول **فصل اول** در حفظ
صحت دماغ گامست که بواسطه اسباب
خارجی مثل حرارت و برودت و مواوید نی

مث کثرت شرب یا نوم که دماغ را متغییه
می سازد و واجبست حفظ صحت او کردن اولاً
بمراعات قواعد کلیه مذکوره و بعد از ان
احتراز کردن از کثرت جماع و فکر و استعمال
حرکات ابخره و احیاناً جذب مواد با سفلی
بدن بشتن پایها بآب گرم و در وی نهادن
و حقن لیته استعمال نمودن و بویهای طیبیه
مثل عود و عنبر و مسک بکار داشتن اگر
دماغ سرد یا زیستمان باشد و اگر دماغ
گرم و تابستان باشد صندل و کلاب کافور
و ماء الورد و دمن الورد و سرکه و کشمش
و کاموا استعمال نمودن و اگر دماغ خشک
باشد بر روغن بادام و بنفشه و کدو و تخم
خیارین و امثال اینها چاشم و کف دست
و یا و ناف و خستین و یا فوخ حرب کردن

و سر جند دماغ بر طوبیت غریزی رطب باشد
 موجب ضرر نیست و اجتناب نمایند از ترشی
 بسیار و کثرت نوم و یقظه و خوردن بسیار
 و کرسپنکی و گرمی و سردی یا فراط و در افتادن
 گرم و سردی سر در رفتن اجتناب نمایند از
 چیزهای بخار مثل سیر و بیاز و از آنچه بجا نیست
 تضعیف مثل کرفس **فصل دوم** در حفظ
 صحت اعصاب ریاضت معتدله و استعمال
 ادویه مانع از عارضه و تراکیب مقویه و وجع مری
 و جند بیدستر و لب لب صنوبر و دماغ مشوی
 ازین استعمال نمایند و سر روز یکد رم
 ایتلو فوس کوفته و بنجیه بخورد یا با شربت
 عسل بخورد و از کثرت جماع و نوم برامثلا
 و شرب ماء بار و یا میر و بنج و از سکر منفط
 و شرب شراب کثیر از جهت لذت او و استحاله

۸
 انجلیت و از مجموع موضوعات و نافع و مبرور
 بقوت و از قصد کثیر اجتناب نمایند و گاهی
 که تنقیه عصب خواستند غار یعقون مقوی و
 مسخن و منقی اوست **فصل سوم** در حفظ
 صحت عین و اجبست بر حافظه صحت عین
 که نگاه دارد چشم را از غبار و دخان و
 سوای که در غایت حرارت و برودت
 باشد و بادهای مخالف گرم و سرد و سوز
 و اذیت تحذیق شی واحد و احتیاط بسیار
 در اشیای دقیقه و از نوم بسیار بر قفا
 و از کثرت جماع برامثلا که اضر اشیاء است
 بعین و کثرت شرب و امثلا از طعام
 و از جمیع اغذیه و اشر به غلیظه و از جمیع
 بخارات و حریفه مثل کرات و ثوم و بصل
 و غیره و از جمیع مجففات یا فراط و استعمال

اشیا، کثیرة الملوحة و اشیا سی که منسوبست
بضر چشم مثل اشکال کریمه المنظر و براقه
واجب دانند استعمال کل اصفهانی و توتیا
مری یا صفا قها یا، مرزنجوش و ما، رازیاخ
و غیره و امکان هر وقتی یا، رازیاخ
عظیم النفعست و استعمال برودرمان حلو
و برودی که متحدست از زمانین شجرتها
منضجین در تنور یا عسل و استعمال مجلیات
و محلات بصرو در آمدن در آب صافی
دیدن و او را د اشجار و بو اسر و سبزه
و اشیا، حسنه و اشکال ملیحه و غوص در
آب صافی سرد و کشان چشم در وی و امثال
اینها واجب دانند و از طول نظر در اشیا
مضیه و دقیقه و قرات و کتابت دقیقه
بافراط و استعمال مودیات فم معده و

۲۹
کثرات کل با در ویج و زیتون و شبت
و کرنب و عدس و کاسو و امثال اینها
اخته از واجب دانند **فصل چهارم** در
حفظ صحت اذن و اجبت احتیاط کرده
حفظ صحت اذن زیر آکه گاه مست که شده
و جمع او مؤدی بموت میشود و واجبست
نگاه داشتن از حرارت و برودت و ریاخ
صعبه و از دخول آب و بعضی حیوانات
در وی و باید که و سخ او را پاک سازند و
روغن بادام تلخ در وی چکانند در صفت
یکیا رجب النفع است و رعایت کنند که
ناگاه در وی ورم و بشور و قروح واقع
نشود که مفسد اوست و از جهت آنکه
ناگاه در وی بشور واقع نشود در صفت
یک بار شفاف، میثا که در خل حل کرده باشند

در او قطور کنند و از تخمه و امتلا اجتناب
 نمایند و نوم بر امتلا نکند و در استعمال اشیا
 میخیزد اکثر نمایند **فصل نهم** در حفظ
 ایف و قوت شتم واجبست استعمال ضماوات
 و اطلیه مقویه بر راس و آنچه مخصوصست
 باو مثل استعمال بخورات طیبه و سعوطات
 رطبه و شومات مقویه و نفوحات یایسه
 و اشتیاق آب کردن چند آنکه بیالایر
 و اثر فعل او ظاهر شود مخصوصا بعد از
 بوبیدن اشیا، حاره و دخول عبا و دغا
 و اشتیاق کلاب کردن و بروغن کل
 و بادام شیرین و بنفشه بادام و کدو و اجیان
 جرب ساختن و تنقیه بدن و دماغ کردن
 و اجیان شیر در پی جکابیدن و فلفل کش
 و جوش شیر در آب رازیانه حل کرده اشتیاق

و شیر در عقیق او یا روغن تخم مثل شیشه
 و کدو و غیره بکار داشتن و شونید در سر که
 خیساییدن چند روز و بعد از آن سحق کردن
 و بروغن ریت خلط کردن اجیان در ایف
 قطور کردن **فصل ششم** در حفظ صحت
 زبان و قوت ذوق و اجبت از احوال
 معده و دماغ بر خبر بودن و اجیان استعمال
 قوا بصن کردن مثل حصرم و فواکه غیر نصیجه
 و امثال اینها و محلات مطلقه مثل بورق
 و زنجبیل صغیر مزجوش یا بس و ملح مندی
 و قرقه و عاقر قرحا و امثال اینها بجای آور
 و بمصنعتها و دلوکات و غواغریا درت
 نمودن و روغن کل در دهان نگاه داشتن
 و اجیان استعمال یا رجات نمودن و
 اغذیه حریقه مثل شوم و بصل و فلفل و غل

احیاناً بکار داشتن **فصل ششم** در
حفظ صحت اسپان باید که احتراز نمایند
از تواتر فساد طعام و شراب در معده و
بسیار قی نکند خصوصا وقتی که ترش شده
باشد و اجتناب نمایند از مضغ اشیاء عسک
خصوصا شیرین که بردن آن چسبند و از اشیاء
صلبه و جیزهای که دندان کند سازد و بسیار
خنک باشد خصوصا شراب خنک و بعد از
غذا تحلیل انسان نکند بی آنکه ضرر یلج او را
رسد و بهتر من خلال است که از طلا باشد
و اجتناب نمایند از جیزهای که نجاسیت
با و مضرست مثل کرات و انجی مذکور شده
در صراول ادویه مفرده و باعتبار مساوکی
کنند و نزد مین کنند خصوصا وقت نوبت
لسان و ورود و مثل آن و بعسل د لک کنند

۵۱
و از جیزهای که حافظ صحت انسان است
ملح محرق همچون بعسل و راکس محرق اربن
در فرقه بسته د لک کنند و همچنین ترس و شش
یانی خصوصا محرق و مطفی یجل و باندک م
د لک کردن و بعد از آن بعسل غسل کردن
یا بشکر مناسب است **فصل ششم** در حفظ
صحت طلق و سبزه و غددی که ملاحق است
و لواء و لوزیتین می باید که جانب دماغ را
رعایت کنند و تنقیه او بیاورند و فضول
دماغی و غراغ و منقیات با انواع جیزهای
که در آن باب مذکورست دفع کنند و از
جیزهای که مضرست بخلق نجاسیت مثل جوز
و انجی در ادویه مفرده مذکورست اجتناب
نمایند و کامی ضد و اسهال بقدر احتیاج
کای آورند و جذب ماده کحت مخالف نمایند

و محاجم بر مواضع بعیده مثل سائین نهند و
 احیاناً مثل ادویه تا یکنه استعمال نمایند مثل
 ثوث و ماء الزمانین و اشیا مفتحه مثل عاقر
 و امثال اینها بحسب حاجت و وقت نمایند
فصل هشتم در حفظ صحت صدر و ریه و است
 گاهی که هوا سرد باشد محافظت کردن و بعد از
 حرکت و حمام و جماع و امثال اینها او را از آفت
 سرد نگاه داشتن و تنقیه دماغ کردن تا تزلزل
 واقع نشود و احیاناً مثل باقلی و ماء العسل و
 یزرکنان بکار داشتن اگر مزاج سرد باشد
 و مغز تخم خیار و کدو و امثال اینها اگر مزاج گرم
 باشد و علك البطم و لوز مر و بکنجین عنصلی
 و حلبه و کندر و کمون و فلفل و اصل سوس
 و اصل جاب و شیر و جند بیدستر و بعسل و عنصل
 مسوق بچون بعسل و قنطاریون و زراوند و

و شونیز و راسن و ریوند و رعفران بحسب
 مزاج شخص و پس و فصل مفردة و مجموعه مشربا
 و ضماد بکار داشتن و شراب روف و دواء
 اندر و ماخس و جالینوس و اشربه خشک شیه
 و دواء یلادر با ملبجات و اینسون رومی
 معسل و رب سوس و پرسیا و شان و پستان
 و تخم سفرجل و زرده تخم مرغ نمبرشت و نبات
 مصری و حب نرله احیاناً و صمغ عربی و عریه
 سیوس و امثال اینها استعمال نمایند بقدر حاجت
 لایق با مزاج مخصوصه و قصبه ریه را از گرد
 و دود و هوای سرد و گرم نگاه دارند و از
 کثرت رفع صوت احتراز نمایند و امساک جمود
 و لعوقات مناسبه در دهان مخصوصاً وقت
 استیقا و نوم نمایند و رطوبت دماغ و قنطول
 معده و مواد غلیظه صدر را دفع کنند که مبادا

ضرر او بریه وصول یابد استعمال شراب
 حلوانا نمایند زیرا که شدید التفتیح است
 نسبت بریه یمنی نه شدید التفتیح است نسبت
 باکید **فصل دهم** در محافظت صوت
 و اجابت محافظت آلات حنجره کردن
 ماضیه یا سقظه و اعتدال مزاج ریه و صدر
 و عضلات او و خنجره نگاه داشتن و فریاد
 و سخن بسیار نکردن و از بردن و مفرط و سحر
 و اغذیه مخشنه احتراز نمودن و استعمال زرده
 بیض نیمه شست و نبات و سمسق و لبن حلیب
 به چند روز ملحقه و تفکد برمان املیسی و انجیر
 یا بس و عناب صمغ عربی و عقیده عنب و عرق
 و عسل و طلیه و بصل و عصاره او و ثوم و فستق
 و عنب حلوشتوی و زنجبیل مرئی و دمن بنفشه
 عذب بیکر طبرز و لعاب بزرقطونا بیکر و نبات

مصری و اغذیه مرطبه ملینه و مرق الدجاج و
 امثال اینها بحسب مزاج و شخص بجای آورند
 و تناول باقلی و حب صنوبر و زبیب و تین
 و بزرگتان و اصل سوس و ثمره و لوز خصوصاً
 مر و مقصب سکر و سپستان و شراب عسل و
 میمنجیح و حللیت و فلفل و فوینج و خل عنصل و
 نشا و کثیره و امثال اینها نمایند **فصل یازدهم**
 در حفظ صحت شدی و محافظت لبن می باید که
 استعمال غذاهای معتدله صالحه الکیمویس
 کنند و احیاناً بموم روغن که بر روغن کل ساخته
 باشند جرب ساختن و قیر و طی از العبه بارده
 و ادیان بارده و شمع مصفی ساختن و آب کشینه
 و برک خرقه و باخل خمر مضروب بدین ورد
 و ورق عنب الثعلب و ورق کاکج و ورق
 گرنف کوفته یا عصاره ایشان خصوصاً و

که تندرست و زعفران مخلوط کرده باشند اخیان
ضما دکتند و کاسی حلیه و خطمی و بزرگتان مدقوق
از هر کدام برابر ضما دکتند و خل و نعناع و
وسن الورد و بایض البیض مخلوط کرده ضما د
کتند و آنچه کلیه و مثانه و منی را مقویست
تندی را نیز مقویست و غذا با اعتدال بکار دارند
و پیشتر از جنس حار و رطب باید که باشد و
دقیق حنطه و حلبه و گوشت تغلی و کیوتر و عصفور
و امثال اینها مناسبست **فصل دوازدهم**
در حفظ صحت معده می باید که معده را بغذای
بسیار مخلو نسازند و قوی بسیار نکند و روغن
مصطکی که از روغن کل ساخته باشند بروی
طلا کنند و اخیان مقویات و اشبای عظمه
و حار و بارده مقویه و معاجین و جوارشنا
مناسبه بحسب مزاج استعمال نمایند و از نفاخه

و امثال اینها احتیاب نمایند و اگر اخیان
در روی خطمی جمع شود بقی دفع کنند و زود تنقیه کنند
که بسیار ماندن آن مزاج معده را فاسد می سازد
و آن غلط در خلل افرای او متسرب میشود و اخیان
ادویه طیبیه قابضه مثل صندل و قصبه الذریره
و سنبل و سادج و لادن و بلبان و دمن او
و مصطکی و دمن نار دین و کمون کرمانی و
انیسون خصوصاً در آب لیمو و امثال اینها
استعمال نمایند و سماق و حصرمیه و زرشکیه
با نعناع و ابازیر حاره بکار دارند و اشبای
که مضرست بحسب خاصیت بمعده خنجره مذکورست
در مفردات احتیاب نمایند **فصل سیزدهم**
در حفظ صحت کبد واجب است که نگذارند که
سده در روی واقع شود و در تفتیح سده او
کوشند و شیره تخم مندا و شربت زرشک و

سبب چینی بزوری و سادج و احیاناً دیناری و
 آب انار و ادویه که در وی مرارتی و عطرتی باشد
 مثل دارچینی و ققاح اذخروم و مانند اینها و
 آنچه در وی جلایبی و حلاوتی باشد مثل عسل و آنچه
 در وی انضاجی و تبلینی و لذتی یا قبضتی و تقویتی
 باشد مثل مویز و زعفران یا آنکه سریع النفوذ
 باشد مثل شراب ریحانی و استعمال تین و
 بندق و فستق و اغذیه صالحه الکیموس واجب
 دانند و اگر در اصل مزاج حرارتی باشد موضع
 کبکد باب گاشنی و کلاب و صندل و امثال آن
 طلا کنند و از ادخال طعام بر طعام احتراز
 نمایند که اضر اشیاست نسبت با کبکد و از شرب
 ماء بار و بر ریق یا در حمام و بعد از حمام قبل
 از تسکین حرارت یا بعد از جماع و حرکت بسیار
 اجتناب نمایند و اگر اتفاق افتد با شراب

ممنوع سازند و بسیار سرد نکند و بیک بار نخورند
 اندک اندک کشیده فورند و از استعمال اشیا
 لزجه احتیاب نمایند و شراب شیرین نخورند
 و باقی امور که در حفظ الصیحه مذکور شد بجای آورند
فصل چهاردهم در حفظ الصیحه طحال مثل حفظ
الصیحه کبد است مگر آنکه استعمال مفتحات در
طحال بیشتر و ادویه ادا قوی و اسرع تاثیر باشد
 و ادویه کبکد اشرف و الطف و فصد اسیرم
 ایسه مخصوصست با و یمنی که ایمن بکبد و اید علم
فصل پانزدهم در حفظ صحت امعای باید که
 استعمال مفتحات و مبردات و ملینات و
 مرخیات بسیار ننمایند و از بیضه و تخمه و
 ادخال طعام و شرب آب بسیار و فساد غذا
 و اغذیه ردیه و فواکه و دسومات نامناسب
 و امثال آنها احتراز نمایند و احیاناً شربت

فواکه و عود و عنبر و سمانی و زرگی و جوارشنای
مقویه و اشیاپی که در وی اندک عفوصتی یا تقوی
باشد و گوشت کبک تهوج و کیوتر و امثال اینها
استعمال نمایند و از احوال دل و دماغ و معده
و کبد نیکو بر خیزد و بر روغن کل و مصطکی
و نارچیل و امثال اینها طایر کند احشای را
و سفوفات لایقه و معاین بکار دارند

فصل شانزدهم در حفظ صحت مقعدی باید

که روغن بسیار ببالند و بعد از تبرز نیکو تنقیه
کنند و بخرقه خسته و غد و امثال اینها پاک نشا
و نکذارند که در بدن صفت او مواد دانه حاره
بسیار جمع شود و از غذای غلیظ مولد شود
و اخلاط غلیظه و یایسه مثل گوشت کاه و اسهال
و سیر و پیاز و امثال اینها اجتناب نمایند
و موم روغن و قرح و طی مناسب حیوانات از مثل

موم کافوری و شحم بط و مرغ و روغن و اندک
مار ز بکار دارند **فصل نوزدهم در حفظ صحت**
کلیه واجبست استعمال مدرات و بقول بارده
و دودغ کا و و شیر و تخم خیارین و شربت بنفشه
و تمریخ بادبان بارده و امثال اینها نمودن
و استعمال ادیان حاره نمودن حیوانات و سمن
و دمن لوز مر و دمن قرطم و فستق و قسط
نمایند و اکل لیوب مثل لوز و نارچیل و نندق
و خشخاش با شکر و حمص و یا قلا و لوبیا و سحم
الدجاج و لبن یقر و امثال اینها در بیشتر اوقات
بجای آورند و ادیان لیوب مذکوره و ادیان
طبییه و حلیه و خشک و معات با ممل خلط ساقه
حقنه کنند و استغراغ و تنقیه کلیه بجای آورند
فصل بیستم در حفظ صحت مثانه واجبست
حفظ حرارت او کردن و مدرات حاره استعمال

نمودن وادمان حاره مثل دمن قسط و نارین
 بکار داشتن و فی الجمله رعایت اموری که در
 محی فطرت کلیه مذکور شد بجای آورند **فصل ۲۱**
 در حفظ قوت باه و تقویت اعظام او و ^{حست}
 اولاد در اکل و شرب و غیره از اسباب ^{حفظ}
 الصّحه رعایت کردن و حفظ صحت اعضا ^{نسبه}
 و تقویت ایشان نمودن و پشت و کرده را گرم
 نگاه داشتن و مزاج را بیشتر اوقات ^{باغذ}
 داشتن و آرایج طیب و سعوطات مفرجه که
 دل و دماغ را قوت دهد و اغذیه و ادویه
 و معاجین مقویه استعمال نمایند و دارچینی
 بسیار خوردن و حبوب نفاخه خوردن مثل
 حمص و لوبیا و باقلی و بصل و حلثیت و امثال
 اینها و مروغات و اطلیه و دلوکات استعمال
 نمودن و تقویت تمام کردن و مطمئنات و

قلا یا و کباب و بر ایس و بیضه نیمه شست و
 شلجم و جزر و خیزه سمین و لبوب مثل فستق و نار
 و جوز و لوز و جنة الخضره او امثال اینها بکار
 داشتن و تدبیر بدن زینق و سوسن و
 قسط و نار جیل و امثال اینها عضو مخصوص ^{احتمال}
 نمودن و بجا قرقره و فرقیون و مسک
 و روغن زینق مخلوط ساخته عضو را طلا کنند
 و مرارة الثور با عسل مالیدن و بورق با عسل
 مالیدن و بیصل نرجس و روغن زینق و دکن
 کردن و شحم بط و مغزینیه دانه و عاقر قرقره و
 نار جیل احتمال نمودن و شحم حار عجیب النفع
 در احتمال و لعنه بربری شیاف ساخته بکار
 داشتن و رجوع نمودن به اکبیه و اغذیه
 که در کتاب ادویه از جهت این امر و از مسخات
 و ممرات و مرطبات و محففات با فراط

مغذیه مذکور
 هست

اجتناب نمودن و از سیئه و نجه و افراط
 شرب آب و این مذکورست در ادویه مفرده
 که بخاصیت یا کیفیت مضرست بر خدر بود
 و خراطین را بشویند و خشک کنند در سایه و
 نرم صلایه کنند و بروغن زیتون بر قنطیر
 طلا کنند موجب غظم او باشد و اگر در حمام رو
 و در آب گرم ببالند چند آنکه سرخ شود و در
 بیرون حمام بشیر تازه طلا کنند و بعد از آن
 زفت روی بروی بیندازند چون چند نوبت
 چنین کنند غلیظ و عظیم گردد **فصل سیم**
 در حفظ صحت رحم تعدیل مزاج با غذیه و شرابه
 مناسبه و استعمال قیر و طیبات معتدله و
 ادیان حاره و بارده عطر و احیاناً ریاحین
 معتدله و قلت حمام رطب و استعمال مستقر
 رطوبت بنصد و حقن حاده و بحففات

و دوری از شراب رقیق ابیض و فزجیات
 جیده و احیاناً مبادرت بمعا جین مناسبه
 مثل مکونی و غیره و اینسون و رازبایه
 و بزرگرفس و سداب و اشکثار اکل
 کرب و کرات بخاصیت و رعایت امور
 حفظ صحت واجب دانند **فصل سیم**
 در حفظ شعرا ویه که حافظ شعرند آنکه در
 وی حرارت لطیفه و قوت قابضه و خصوتی
 بشعر باشد مثل حب الاس و لادن و امح
 و سبلح کابلی و مرو جبر و پرسیا و شان
 و عفس و فیلز نرج هنو صا با شراب عفس
 و دمن الاس و دمن مصطکی و عصاره
 ورق آزاد درخت و قشر هوز محرق یا
 روغن آس و تخم جغتو روغن کرفس
 مفردة مجموعه کوفته آنچه توان کوفت

در بنجه نرم ساخته با اینج مایعات مخلوط
کرده طلا کنند و اطراف اس و تخم جعد در
از سر کد ام فروی پرسیا و شان و لادن
بنجم فرو و شراب اسود شش فرو و بوشا نند
چند آنکه مهر استود و سه یکی شراب باند
بعد از آن زیت مطیب سعد و سنبل و
اضافت کنند و بوشا نند چند آنکه سه یک او
بوشد بعد از آن اب و روغن راضف
کنند و دارو ها بنکو بنفش رند و در ظرف نگاه
داشته وقت حاجت استعمال نمایند فقط
شعر و مسود او است **بیت و چهارم**
در حفظ شعر حاجب و در شقایق النعمان
مبارک و پرسیا و شان و ویر و کوفته و
بنجه بار و روغن مصطکی استعمال نمایند و احتراز
از مال و حامض و عطر نمایند و استعمال

۵۹
حام که در وی ماء غذیه باشد و اجیان استعمال
مفتحت شل فردل و ثوم و کرات بجای
آورند و جلد را طلا کنند بخردل و فو تخ و
سداب و بصل و استعمال او مان قاضیه
و اشیا بی که در وی قبضی باشد و
دانند **فصل بیت و پنجم** در حفظ جلد از
شمس و برد هوا و ریا ح حاره و بارده
و اجبت احتراز نمودن و اینج مکشوفت
از وجه و سایر جلد بیا ض بیض یا باب
جمع یا عموم روغن و العبه مناسبه
بزر قطونا مسح کردن **مقاله پنجم**
در حفظ شباب و ابطاء شیب او لارعا
امور حفظ صحت بر طریق اعتدال **حست**
بعد از آن اینج در باب حفظ شعر گفته شد
و استغراغ بلغمی هر وقت که باشد خصوصاً

بمی و بختن بعد از آن استعمال معاجین
و اغذیه مناسبه مثل فلاسفه و دواء المسک
و اطریقیات و مثل قلیا و مطبوعات و
مکیات و مشویات و اگر مزاج را رطوبه
غالب باشد استعمال ابازیر حاره مثل خردل
و فلفل و دارچینی و ابکا مه خصوصاً بر نهان
و جعندریا خردل و اختصار بر شراب قلیل
صرف و احتیاج از فواکه و بقول مرطبه
و البان و مریمیه و سمک و شرب ما کثیر
و فصد کثیر و نقت شو و سکر منرط و جماع
کثیر و شتم کافور و مس آن خصوصاً با کلاب
و دمن یا سمین و ما یا سمین نمایند و کثر
استعمال حمام یا عذب و در حمام استعمال
مرارة الثور و شونیز و بورق و ما یصلح
کابلی و ابلج مناسبست و مرروز و سلیج

۲۱
در دمان نگاه داشتن بر نهان مانع
شیب است و اطریقیات و بخون خشت اجد
بکار داشتن و سلیج سیاه و ابلج کلام
خردی عسل بلا در نیمه و بعسل بخون سخته
استعمال نمایند و مشرو و دیطوس و ترباق
فاروق و لحوم افاعی مناسبست جدا
و استعمال ادیان حاره مغویه مثل دمن
قسط و دمن بان و دمن شونیز و دمن
خردل و دمن زیتون و دمن ابلج و
سوسن مداومت نمودن یا اینها مانع
شیب است ضابطه اول در حفظ
الوان و تبریق و تحمیر و جلا و تطهیر
آن بر چه محرک دم و روحست بخارج
جلد مثل تناول حص و بیض نیمه شست
و ماء اللحم و شراب ریحانی و تین رطب

و یابس و از جیره مایی که بحر بست تا اول
 شراب است و بس بر ریق ایام متوالیه
 و اطرینل صغیر و یلیلج مری و کابلی و طلیت
 و فلفل سعد قد نقل و زعفران و زوفا و وج
 و لبعه بربری از ترکیب یکدم تا دو درم مغرور
 مجموعه و از بقول مثل فحل و کرات و بصل
 و کرنب فاصه امان اکل او و ثوم و ریاضت
 معتدله و سرعت حرکت و سرور و طرب
 و ملاحظه آنچه مانوس طبیعت است از افعال
 و اقوال و اعمال و بحالسه طرفه و لطف و نظر
 باز مار مجموع محر و محلی و ملطف لون اند
 و استعمال لطوفات و عشولات که از
 مثل با قلی متشبه و دقیق شعره و دقیق گرسنه
 و فردل سفید و دقیق حنطه و نشا و نمص
 و دقیق عدیس و دقیق ارز و غری السک

و ترس و لادن و کندر و مصطکی و پوست
 تخم مرغ و اسفنداج و نشا ره عاج و لوز
 حلوه و مر و بزر القش و بزر بطح و بزر قوع
 و تخم هر چه مفردة او مجموعه لطوخ یا غسول
 سازند و استمال نمایند ضابطه دوام
 در حفظ صحت قلب و اجبست حافظ صحت
 دل را که بدن پاک سازد از اخلاط رديه
 و مواد فاسده سوداویه و رطوبات
 غریبه و امثال اینها و نکذارد که مزاج
 دل متغیر شود از سنایات طبیعه خود که باز
 او را بصلاح آوردن مشکست و او را
 تحلل الم و تفرج و تورم و امثال اینها نیست
 و از احوال دماغ و جنب و ریه و کبد و
 طحال و معا و سایر اعضا بواجبی بر خبر
 باشند که بدی ایشان تغلب مودی نشود

مخصوصا معده و اجتناب از اغذیه غلیظه
 مولده سودا واجب دانند و فواکه مفرحه
 مثل تفاح و رمان ابلهسی و سفرجل و زعفران
 و امثال اینها استعمال نمایند و اغذیه محذوره
 لذین و اشریه مفرحه مثل شراب عود و
 عنبر و تفاح و کافور زبان با عرقهای مفرحه
 مثل کلاب و عرق بهراج و لسان الثور
 و نیلوفور و بنور مناسیه مثل تخم ریحان و
 فونج شک بکار دارند و از سحر در ریاضت
 بسیار اجتناب نمایند و اچیانای طلاهای
 مناسبه بر دل استعمال کنند مثل صندل و
 کلاب و کل سرخ و آب کشیده و کاشنی و
 امثال اینها در تابستان و در زمستان
 آب سیب و زعفران و مشک و عنبر و امثال
 اینها و از غضب و وشم و غم مفرط اجتناب نمایند

و از ادویه که بحاصیت متاقر طبیعت
 دل است اجتناب نمایند و از فصد و اسهال
 بسیار و آنچه رویه و از جانب یسار
 فصد کردن اجتناب نمایند و در استفراغ
 ادویه قلبیه اضافت کنند و استعمال یاذر
 واجب دانند و ادویه حاره و بارده و
 قلبیه و زعفران و قرص عود و کافور و
 امثال اینها بحسب مزاج و شخص استعمال نمایند
 و بمبردات مفرحه تعدیل مزاج نمایند
 و سقّی ربوب فواکه مثل تفاح و سفرجل
 واجب دانند و شراب ریحانی بقدر اعتدال
 بکار داشتن و ریاضت معتدله بجای
 آوردن و دخول حمام معتدل و استعمال
 نوزم بر طعام لذیذ مناسیه و حکایات
 خوب گفتن و شنیدن و استعمال شراب

قوی عطر بقدر حاجت شربت ابریشم
 مفرح و مقوی دل و مانع ماده خفقان
 و مواد سوداویه موحشه و منغش روح
 و باسط اوست **اخلاطه** ابریشم خام
 زر و خوب صد مشقال در چهار صد مشقال
 آب بجوشانند آبیست آبیست چند آنکه
 صد و پنجاه مشقال بماند بسیار بالند و
 صافی کنند کلاب پنجاه مشقال عرق بید
 و عرق کاه و زبان از هر یک پنجاه مشقال
 اضافه کرده قند محمودی چهار صد
 در و افکند و بقوام آورند بعد از آن
 مشک و عنبر اشب و زعفران از هر کدام
 دو مشقال در وی حل کرده نیکو مزوج کنند
 شربت کاه و زبان مفرح دل و مقوی او و
 مانع وحشت است کاه و زبان پنجاه مشقال

بجوشانند در دو من آب چند آنکه سی سیر بماند
 صاف کنند کلاب پنج سیر عرق بید مشک پنج
 سیر اضافه کرده قند دو بیت مشقال
 در وی افکند و بقوام آورند و بعد از آن
 مشک و عنبر و عود از هر یک مشقالی اضافه
 کنند و استعمال نمایند **مفرح یا قوی**
 دل و روح حیوانی را قوت دهد و ماده
 خفقان را دفع کند و سبب اینست **اخلاطه**
 و روح حیوانی **اخلاطه** کاه و زبان فرخ مشک
 باد رنجویه بهمن سرخ بهمن سفید از هر کدام
 هفت درم دارچینی کثیر خشک طباشیر کهریا
 مرجان عود ابریشم مرواید ناسفته از هر کدام
 دو درم زعفران مشقالی قرنفل دو درم کل سرخ
 پنج درم صندل سفید سه درم رزین باد در و نج عود
 از هر کدام سه درم ورق طلا و ورق نقره یا قوه

از سر کد ام سه درم ورق طلا ورق نقره
 مسک لاثور و دازمه کد ام نم مشال ازین
 دو درم کبابه قاقله از سر کد ام سه درم ابلج
 منقوع در شراب در سایه خشک کرده بیت درم
 دار و مارا کوفته و بنیجه غسل ببلج مربی نم رطل
 آب بیب کلاب عرق با در یکویه و کا و زمان
 از سر یک سحاه درم قند و و مثل ادویه تریتیت
 بچون ساخته شربت یک مشال نافع باشد

تمت تسویه هذه الرسالة الشريفة

وسميتها بمراة الصبي

في مدينة البرسه

عم

درم
 ۲۲

صافی
 کز

درم